

ایرانیان

فرهنگ و ادبیات
عربی

عنایت الله فاتحی نژاد



فرهنگ معاصر



ایرانیان

فرهنگ و ادبیات عربی

عنایت الله فاتحی نژاد



فرهنگ معاصر
انتشارات



فرهنگ معاصر
انتشارات

تهران، خیابان طالقانی غربی، خیابان فریمان، شماره ۲۸، کدپستی: ۱۴۱۶۸۶۴۱۸۲

تلفن: ۵-۶۶۹۵۲۶۳۲ ؛ واحد فروش: ۶۶۹۷۳۳۵۲ ؛ فکس: ۶۶۴۱۷۰۱۸

E-mail: farhangmoaserpub@gmail.com Website: www.farhangmoaser.com

ایرانیان و فرهنگ و ادبیات عربی

عنایت‌الله فاتحی‌نژاد

حروف‌نگاری و طراحی:

واحد کامپیوتر فرهنگ معاصر

چاپ اول: فرهنگ معاصر ۱۴۰۰ / تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق این اثر متعلق به «مؤسسه فرهنگ معاصر» است و هر نوع استفاده بازرگانی از این اثر اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری به صورت‌های مختلف از قبیل PDF، Online، کتاب صوتی و یا تکثیر به هر صورت دیگر، کلاً و جزئاً قابل تعقیب قانونی است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

- | | |
|----------------------|---|
| سرشناسه: | فاتحی‌نژاد، عنایت‌الله، ۱۳۴۰ - |
| عنوان و نام پدیدآور: | ایرانیان و فرهنگ و ادبیات عربی / عنایت‌الله فاتحی‌نژاد. |
| مشخصات نشر: | تهران: فرهنگ معاصر، ۱۴۰۰. |
| مشخصات ظاهری: | ۵۴۴ ص. |
| وضعیت فهرست‌نویسی: | فیا |
| یادداشت: | کتابنامه: ص. ۴۸۱ - ۴۹۶. |
| موضوع: | ادبیات عربی -- ایران -- تاریخ و نقد |
| موضوع: | Arabic literature -- Iran -- History and criticism |
| موضوع: | ادبیات عربی -- تاثیر ایران |
| موضوع: | Arabic literature -- Iranian influences |
| موضوع: | شعر عربی -- ایران |
| موضوع: | Arabic poetry -- Iran |
| رده‌بندی کنگره: | PJA۵۲۹۱ |
| رده‌بندی دیویی: | ۸۹۲/۷۰۹ |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۸۵۵۵۹۰۲ |

فهرست

۱	مقدمه
---	-------

فصل اول

۹	مناسبات ایرانیان و عرب‌ها مقارن ظهور اسلام
۱۳	روابط تجاری ایرانیان و عرب‌ها

فصل دوم

۱۷	اعتقادات دینی عرب‌ها در جاهلیت
۲۲	رواج ادیان ایرانی در میان عرب‌های جاهلی
۲۴	اندیشه ایرانی تقدیرباوری و بازتاب آن در اشعار جاهلی
۳۲	مسیحیت و یهودیت

فصل سوم

۳۷	ایرانیان یا بنی‌احرار در یمن
۴۱	ایرانیان نخستین مبلغان اسلام در یمن
۴۵	ایرانیان در رویارویی با اسود عنسی پیامبر دروغین در یمن

فصل چهارم

۴۹	ایرانیان در بحرین، عمان و یمامه
----	---------------------------------

فصل پنجم

۵۳	انباء و حیره تختگاه لخمیان یا آل منذر
۶۷	جایگاه علمی - فرهنگی حیره و انباء
۷۲	حیره خاستگاه شعر و ادب جاهلی

شش ایرانیان و فرهنگ و ادبیات عربی

- ۷۴ رواج موسیقی ایرانی در حیره
- ۷۴ آثار معماری ایرانی در حیره
- ۷۶ ماجرای کشته شدن نعمان به دست خسرو پرویز
- ۷۹ غسانیان
- ۸۲ نخستین رویارویی عرب‌ها و ایرانیان تا سقوط شاهنشاهی ساسانی

فصل ششم

- ۸۷ دوره جاهلی
- ۸۸ نظام قبیله‌ای در عصر جاهلی
- ۹۰ اوضاع معیشتی و فرهنگی
- ۹۳ جایگاه زنان در نظام قبیله‌ای

فصل هفتم

- ۹۷ ادبیات عربی پیش از اسلام
- ۹۸ اشعار جاهلی
- ۹۸ ۱. تاریخچه
- ۱۰۱ ۲. ساختار شعر جاهلی
- ۱۱۱ نسیب بازتاب زندگی صحرائشینی
- ۱۱۳ ۳. اوزان، مضامین و محتوای شعر جاهلی
- ۱۲۶ وصف معشوق و تصویر زن در شعر جاهلی
- ۱۳۶ دانش، فرهنگ و هنر از دیدگاه عرب‌ها و ایرانیان
- ۱۴۲ شاعران مشهور عصر جاهلی
- ۱۴۳ اصحاب معلقات
- ۱۴۴ شاعران متکسب
- ۱۴۶ عکاظ بازار عرضه اشعار
- ۱۴۸ ارتباط اشعار جاهلی با موسیقی ایرانی
- ۱۴۹ تأثیر محیط و فرهنگ ایرانی در غنا بخشیدن به ادبیات جاهلی
- ۱۴۹ الف) شعر جاهلی:
- ۱۶۲ ب) خطابه:
- ۱۶۳ خطیبان مشهور جاهلی در دربار ساسانی
- ۱۶۷ شاعران مخضرم

- ۱۶۹ اندرزنامه‌ها و امثال و حکم فارسی و انعکاس آن در منابع عربی
- ۱۷۲ عربی‌سازی نام‌های ایرانی

فصل هشتم

- ۱۷۳ نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در میان عرب‌ها در صدر اسلام
- ۱۸۶ دیدگاه لغویان و فقهاء درباره واژگان فارسی در قرآن

فصل نهم

- ۱۹۳ ادبیات عرب در سده نخست هجری: شعر
- ۱۹۹ اعتقاد به جن در ادبیات عرب
- ۲۰۴ شعر فتوحات
- ۲۰۸ تأثیر قرآن و اسلام در شعر سده نخست هجری
- ۲۰۹ امویان و موالی ایرانی
- ۲۱۳ شعر سیاسی در دوره اموی
- ۲۱۷ رواج موسیقی و غزل‌سرایی در حجاز
- ۲۲۱ رواج موسیقی ایرانی در حجاز
- ۲۲۳ تفاوت تشبیب با نسیب
- ۲۲۵ غزل جسمانی و غزل عذری
- ۲۳۰ غزل پاک یا عذری
- ۲۳۴ تأثیر منظومه‌های عاشقانه ایرانی در ادبیات دوره اموی
- ۲۳۶ شاعران مقلد
- ۲۳۸ شاعران نقایض
- ۲۴۰ شاعران درباری
- ۲۴۱ نشر عربی در سده نخست

فصل دهم

- ۲۴۵ ادبیات عربی در اوایل دوره عباسی (سده‌های ۲ و ۳ ق)
- ۲۴۶ مضامین شعری
- ۲۵۲ غزل مذکر
- ۲۵۳ شاعران ایرانی تبار مبتکران باده‌سرایی یا خمریات
- ۲۶۱ تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در پیدایش و تحول برخی مضامین شعری

۲۶۴	بازتاب سنت‌ها و جشن‌های ایرانی در اشعار عربی
۲۷۲	هجو در شعر شاعران دوره عباسی
۲۷۴	غزل آرمانی یا عشق افلاطونی
۲۷۶	اصول عشق آرمانی در سروده‌های عباس بن احنف
۲۸۲	عوارض و نشانه‌های عشق آرمانی
۲۸۷	شاعران ایرانی تبار پیشگامان نوگرایی (بشار بن بُرد - ابونواس)
۲۹۳	شاعران دلک‌مآب
۲۹۶	شعوبیه و زندقه
۳۰۶	ریشه‌های تاریخی شعوبیه
۳۱۵	ایرانیان پایه‌گذار نثر عربی
۳۲۰	نظام آموزشی و مراکز تعلیم و تربیت
۳۲۲	تقلید از نظام دیوان‌سالاری ایرانی
۳۲۵	ایرانیان و تدوین روایت‌های شفاهی (سده‌های ۲ و ۳ ق)
۳۳۳	تحریف و جعل روایات
۳۴۲	نقد نظریه ضد ایرانی شوقی ضیف
۳۴۴	ایرانیان پایه‌گذار دستور زبان عربی
۳۴۶	نقش ایرانیان در تدوین فرهنگ‌های لغت عربی
۳۵۰	جایگاه خاندان‌های ایرانی در دربار خلافت عباسی
۳۵۵	ایرانیان پیشگامان تحولات علمی - ادبی در سده ۳ ق
۳۶۲	ایرانیان زیر تیغ شمشیر
۳۶۳	نخبه‌کشی سنتی دیرینه
۳۶۸	شکوفایی مراکز علمی فرهنگی ایران

فصل یازدهم

۳۷۳	زبان و ادبیات عربی در ایران
۳۷۳	الف) روند گسترش تاریخی زبان عربی در ایران
۳۸۴	هماوردی زبان فارسی و عربی
۳۸۶	آشتی ایرانیان با زبان عربی
۳۸۸	تعامل میان زبان عربی و فارسی
۴۰۳	ب) روند گسترش ادبیات عربی در ایران (تا اوایل سده ۴ ق)

فصل دوازدهم

- ادبیات عرب در سده‌های ۴ تا ۷ ق ۴۱۷
- بدیع‌الزمان همدانی پایه‌گذار فن مقامه‌نویسی ۴۲۸
- ادبیات عربی در ایران (سده ۴ تا ۷ ق) ۴۳۸
- ادبیات عرب در عصر انحطاط ۴۵۶
- زبان و ادبیات عربی در ایران پس از حمله مغول ۴۷۵

فهرست منابع

- منابع فارسی و عربی ۴۸۱
- منابع لاتین ۴۹۵

نمایه

- اشخاص، خاندان‌ها و قبایل ۴۹۹
- کتاب‌ها ۵۲۳
- اماکن ۵۳۰

مقدمه

ایرانیان و عرب‌ها از دیرباز به حکم هم‌جواری و نیز اشتراکات مذهبی روابط متقابل سیاسی، تجاری، فرهنگی، ادبی و زبانی گسترده‌ای داشته‌اند که در برخی کتاب‌ها، مقاله‌ها و آثاری که توسط نویسندگان معاصر به رشته تحریر درآمده، به گوشه‌هایی از این روابط اشاره شده است. به خصوص تألیفات بسیار ارزنده شادروان دکتر محمد محمدی در مجموعه تاریخ و فرهنگ ایران و نیز آثار دکتر آذرتاش آذرنوش به ویژه دو کتاب راه‌های نفوذ فرهنگ فارسی در عربی و کتاب چالش میان فارسی و عربی و نیز مقالات محققانه ایشان در این باره بسیار راه‌گشاست. در میان نویسندگان عرب نیز کتاب‌های بسیاری تحت نام تاریخ الادب العربی و نام‌هایی نزدیک به آن به رشته تحریر درآمده است که گاه در لابه‌لای آن‌ها به گوشه‌هایی از روابط کهن ایرانیان و عرب‌ها و تأثیر فرهنگ ایرانی در شعر و ادب و فرهنگ عربی به ویژه در عصر عباسی، اشاره شده است که از آن جمله آثار شوقی ضیف، حناالفاخوری، احمد حسن زیات، احمد امین، طه حسین را می‌توان نام برد و تاریخ آداب اللغة العربیه از جرجی زیدان کهن‌ترین آنها به شمار می‌رود. نویسندگان این آثار عموماً، دوره‌های تاریخ ادبیات را به طور کلی و گاه با اندکی تفاوت به عصر جاهلی، عصر اسلامی، دوره اموی، دوره عباسی، عصر انحطاط و دوره معاصر تقسیم کرده‌اند. هر یک از این آثار به نوبه خود دایرةالمعارف گونه‌ای در شعر و ادب عربی محسوب می‌شود که مؤلفان آنها شاعران و نویسندگان معروف هر دوره را به ترتیب تاریخی معرفی کرده و پس از ذکر شمه‌ای از زندگینامه و آثار هر کدام، گاه نمونه‌هایی از آثار منظوم یا منثور آنان را نیز آورده‌اند؛ گرچه به ندرت به تحلیل پدیده‌ها و جریان‌های ادبی و تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری آنها پرداخته‌اند. البته برخی محققان، این شیوه تاریخ ادبیات‌نگاری را مورد انتقاد قرار داده‌اند که در اینجا قصد پرداختن به آن را

نداریم. لازم به ذکر است که در این آثار و نیز در بسیاری از کتاب‌ها و مقالاتی که درباره تحولات و جریان‌های ادبی در دوره‌های مختلف از سوی نویسندگان عرب به نگارش در آمده، نقش ایرانیان و تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در تحولات ادب عربی و ارتقای سطح فرهنگی عرب‌ها یا به کلی نادیده گرفته شده و یا بسیار کم‌رنگ نشان داده شده است. حال آنکه شعر و ادب عربی علاوه بر این که تقریباً در هر دوره از دوران تاریخی خود - البته به جز دوره معاصر - به گونه‌ای از زبان، فرهنگ و تاریخ و تمدن ایرانی تأثیر پذیرفته است، رشد و شکوفایی و بالندگی خود را تا حد زیادی مرهون دانشمندان، نویسندگان و شاعران عربی‌سرای ایرانی است که بیش از خود عرب‌ها در سیر تحول شعر و ادب عربی در دوره‌های مختلف نقش داشته‌اند. به عنوان نمونه نثر عربی همه تحولات خود را مدیون ایرانیانی همچون عبدالحمید کاتب، ابن مقفع، سهل بن هارون، ابن عمید، ابوحیان توحیدی، بدیع‌الزمان همدانی (بنیانگذار فن مقامه‌نویسی)، ابوبکر خوارزمی، ثعالبی، حریری و امثال آنهاست؛ شعر عربی از عصر جاهلی گرفته تا دوره انحطاط تحت تأثیر زبان، فرهنگ و تمدن ایرانی بوده است. چنان که مشهورترین شاعران جاهلی و به خصوص اصحاب مملقات بیشتر خاستگاه ایرانی دارند و از حیره که جزء قلمرو ساسانیان به شمار می‌رفته برخاسته‌اند و در محیطی ایرانی - عربی پرورش یافته‌اند؛ همچنین بخش عمده‌ای از اشعار دوره اموی که در قالب داستان‌های عاشقانه سروده شده و اصطلاحاً به شعر عُذری شهرت یافته، تحت تأثیر منظومه‌های عاشقانه پهلوی و ادبیات دوره ساسانی پدید آمده است؛ نوآوری‌ها و خلاقیت‌هایی که در مضامین شعر دوره عباسی پدید آمده، همه توسط شاعرانی ایرانی تبار همچون بشّار بن بُرد و ابونواس انجام گرفته است؛ دستور زبان عربی را سیبویه شیرازی در الکتاب تدوین کرده و دیگر ایرانیان همچون ابوعلی فارسی، سیرافی و ابن فارس قواعد آن را به کمال رسانده‌اند؛ نخستین فرهنگ‌های لغت عربی به دست امثال خلیل بن احمد فراهیدی، ازهری، ابن فارس، جوهری، صاحب بن عباد طالقانی تألیف و تنظیم شده است؛ ترجمه آثار پهلوی، یونانی و هندی به عربی که باعث آشنایی عرب‌ها با فرهنگ و تمدن دیگر اقوام و به خصوص ایرانیان شد، بیشتر توسط مترجمان ایرانی و به همت خاندان‌های کهن ایرانی انجام گرفته است؛ روایت‌های شفاهی در زمینه‌های شعر و ادب و تاریخ که ذخایر فرهنگی عرب‌ها به شمار می‌رفت، توسط موالی ایرانی

همچون حماد راویه، خلف احمر، ابوعبیده معمر بن مثنی، ابن سکیت اهوازی و ابوالحسن مدائنی زمانی گردآوری و به صورت مکتوب درآمد، که در میان عرب‌ها تقریباً جز قرآن اثر مکتوب دیگری وجود نداشت و در پی تدوین این اخبار و روایات، دیوان‌های شاعران دوره جاهلی و اسلامی شکل گرفت و صدها کتاب و رساله در زمینه‌های مختلف شعر و ادب و نحو و لغت و علوم بلاغی پدید آمد که امروزه از ارکان زبان و ادبیات عربی به شمار می‌روند. در این اقدامات و تلاش‌ها که در سده‌های دوم و سوم هجری به شکل‌گیری نهضتی علمی، ادبی، فرهنگی انجامید، نقش ایرانیان برجسته‌تر و سهم آنان نسبت به عرب‌ها به مراتب بیشتر و گسترده‌تر بود. از اواخر سده ۳ق به بعد نیز که بغداد و دیگر شهرهای عراق همچون کوفه و بصره جایگاه علمی - فرهنگی خود را رفته رفته از دست دادند، مراکز علمی، ادبی و دینی به شهرها و مناطق مختلف ایران همچون اصفهان، قم، ری، نیشابور، قزوین و نواحی خراسان و ماوراءالنهر منتقل شد و علما و دانشمندان و ادیبان و شاعران بسیاری از این شهرها برخاستند که در علوم و فنون مختلف سرآمد روزگار خود بودند و به خصوص در حوزه شعر، نثر، نحو، لغت و علوم بلاغی باعث تحولات و نوآوری فراوان شدند. با این همه این امر در تألیفات محققان عرب و کتاب‌های تاریخ ادبیات عربی، انعکاس چندانی نیافته و بخش عظیمی از خدمات علمی و فرهنگی ادیبان، شاعران و نویسندگان برجسته ایرانی و ایرانی‌تبار یا نادیده گرفته شده و یا تمام این شخصیت‌ها چون آثارشان را به زبان عربی نوشته‌اند، دانشمندان عرب معرفی شده‌اند و ایرانی بودن آنان و تأثیر اندیشه‌های ایرانی در تحولات پدیده‌های ادبی نادیده گرفته شده است. از سوی دیگر بیشتر دانشمندان ایرانی به خصوص در سده‌های نخست از سوی جریان‌های ضد ایرانی و هواداران برتری نژاد عرب بر عجم مورد تهاجم قرار گرفته‌اند و تمام ناهنجاری‌های اجتماعی و تباهی‌های اخلاقی و انواع بی‌بندوباری‌ها از قبیل غلام‌بارگی، میگساری، کفر و الحاد که در دوره خلافت اموی و عباسی در میان همه طبقات شایع بوده، به آنان نسبت داده شده است. این نگرش ضد ایرانی که از پیشینه‌ای کهن برخوردار است، پس از روی کار آمدن ایرانیان در اوایل دوره عباسی دامنه وسیع‌تری یافت. در این دوره موالی ایرانی نژاد که پیش از این و به ویژه در دوره اموی از همه حقوق اجتماعی محروم بودند با حمایت خاندان‌های ایرانی و وزیران و امیرانی که اداره امور خلافت را برعهده داشتند، فرصتی یافتند

تا در مجالس و محافل علمی و ادبی و نیز صحنه‌های سیاسی استعداد و نبوغ خود را به نمایش بگذارند و در زمره برجسته‌ترین دانشمندان، دبیران و سیاستمداران، بخشی از بار فرهنگی و سیاسی جامعه را بر دوش کشند. از آن پس اختلافات میان ایرانیان و عرب‌ها که پیش از این به موضوع برتری نژادی و مسائل اجتماعی محدود می‌شد، دامنه آن به مسائل سیاسی، فرهنگی و علمی نیز کشیده شد و دو جریان عربی‌گرا و عربی‌ستیز شکل گرفت که هر کدام در میان طبقات مختلف اجتماعی و محافل علمی و ادبی و سیاسی برای خود حامیان و هوادارانی یافتند و در همه صحنه‌های اجتماعی، علمی و فرهنگی و رسیدن به مناصب سیاسی با یکدیگر به رقابت برخاستند. به تدریج اختلافات و کشمکش‌های میان هواداران هر دو جریان به کینه‌ای عمیق و گسترده مبدل شد و از میان آنان افراد یا گروه‌هایی افراطی سربرآوردند که از هر سلاحی علیه یکدیگر استفاده کردند. چنان که گروهی از ایرانیان در مقابله با جریان نخست به تبلیغاتی گسترده دست زدند و حتی کتاب‌های بسیاری در تحقیر و مذمت عرب‌ها با عناوینی چون، فضایل‌الفرس، تفضیل‌العجم علی العرب به رشته تحریر درآوردند. از سوی دیگر هواداران برتری نژاد عرب نیز علاوه بر این که به تألیف آثار در مذمت ایرانیان و دفاع از مفاخر عرب دست زدند، شاعران، نویسندگان، راویان و اندیشمندان ایرانی را به بی‌بند و باری، جعل روایات، کفر و بی‌دینی متهم کردند. در این میان عرب‌ها پس از رواج و گسترش سیاست زندیق‌کشی که از مدت‌ها قبل آغاز شده و در دوره خلافت مهدی عباسی به اوج خود رسیده بود، از اتهام زندقه و بی‌دینی که اتهامی بس خطرناک به شمار می‌رفت، برای بیرون راندن ایرانیان از صحنه‌های سیاسی و فرهنگی به عنوان مؤثرترین سلاح استفاده کردند. در ادامه همین سیاست بسیاری از شاعران، نویسندگان و دانشمندان ایرانی همچون ابن مقفع، عبدالحمید کاتب، بشار بن برد، ابن سکیت، ابو عبیده معمر بن مثنی که از شخصیت‌های برجسته زبان و ادبیات عربی در دوره عباسی اول به شمار می‌روند، به اتهام کفر و الحاد و زندقه جان خود را از دست دادند. پس از سقوط برمکیان که منجر به بیرون راندن گروهی از ایرانیان از صحنه‌های سیاسی و فرهنگی شد، هواداران جریان نخست که رقیبان خود را مغلوب میدان می‌دیدند، از هیچ اتهامی بر ضد ایرانیان فروگذار نکردند و از آن پس این جریان فکری ضد ایرانی استمرار یافت و در طول قرن‌ها بر این اتهامات افزوده شد و در روایات ادبی و لایه لای کتاب‌ها و مجموعه‌های

ادب عربی شاخ و برگ فراوان یافت و سرانجام از آثار محققان معاصر عرب سر برآورد. بنابراین بسیاری از این روایت‌ها که درباره کفر و الحاد و بی بندوباری و فساد اخلاقی شاعران، نویسندگان و دانشمندان ایرانی در منابع نقل شده، و همچنین اغلب روایاتی که در آنها راویان ایرانی به جعل روایت متهم شده‌اند، خود جعلی و ساختگی است و این امر تحقیق و پژوهش درباره شعر و ادب دوره اموی و عباسی را دشوار می‌سازد. جای تأسف است که گروهی از محققان معاصر عرب با استناد به این گونه روایت‌ها به میدان کشمکش‌ها و اختلافات کهن نژادی پا نهاده‌اند و خواسته یا ناخواسته به جریان ضد ایرانی و هواداران برتری نژاد عرب بر عجم پیوسته‌اند و متأسفانه گاه نویسندگان و پژوهشگران ایرانی نیز در نوشته‌های خود و همچنین دانشجویان به هنگام تألیف رساله‌های دانشگاهی، چشم بسته به این گفته‌ها و روایات که در آثار نویسندگان معاصر عرب منعکس شده، استناد می‌کنند و با این گروه از نویسندگان عرب هم‌صدا می‌شوند.

گذشته از شعر و ادب در دیگر عرصه‌ها نیز خدمات ایرانیان و تأثیر فرهنگ ایرانی قابل بررسی است در زمینه تاریخ و جغرافیا ابن طیفور (د ۲۸۰ق)، ابوحنیفه دینوری (د ۲۸۲ق) مؤلف الاخبار الطوال، اصطخری، ابن رسته بلخی (د ۲۹۰ق)، بلاذری، ابن خردادبه، محمد بن جریر طبری (د ۳۱۰) که آثار آنان از معتبرترین منابع تاریخی و جغرافیایی به شمار می‌رود، همه دانشمندانی ایرانی‌اند. همچنین موسیقی عربی توسط موسیقی‌دانان و آوازه‌خوانان و آهنگسازانی چون سائب خاثر و ابن محرز که از موالی ایرانی بودند رو به شکوفایی نهاد و به دست کسانی چون اسحاق و ابراهیم موصلی به کمال رسید.

در عرصه مسائل دینی نیز ایرانیان از جایگاهی والا برخوردارند چنان که در فقه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (د ۱۵۰ق) از فقیهان معروف و پیشوای مذهب حنفی است که با تألیف الفقه الاکبر مکتب اعتقادی و فقهی جدیدی را پایه‌ریزی کرد. در قرائت قرآن ابوعمر و بن علاء و نافع بن عبدالرحمان که اصل هر دو از اصفهان است، جایگاه ویژه‌ای دارند و گفته‌اند از میان قاریان هفت‌گانه تنها ابن عامر نسب عربی داشته است. اعمش، حماد بن ابی سلیمان و عبدالرحمان ابوجبله از فقها و قاریان معروف نیز ایرانی‌نژاد بوده‌اند. همچنین بزرگ‌ترین مجموعه‌های احادیث پیامبر (ص) به نام «صحاح» و «سنن» را علمای ایرانی فراهم آورده‌اند: مانند صحیح بخاری از محمد بن اسماعیل بخاری (د ۲۵۶ق)، الجامع الصحیح یا صحیح

مسلم از مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (۲۶۱ق)، السنن تألیف سلیمان بن اشعث سیستانی (۲۷۵ق)، الجامع الصحیح معروف به صحیح ترمذی از محمد بن عیسی ترمذی (۲۷۹ق) سنن نسایی از احمد بن علی نسایی (۳۰۳ق)، السنن تألیف محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (۲۷۳ق)، به علاوه کتاب‌های معتبر شیعه نیز مانند اصول کافی از محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ق)، من لایحضره الفقیه از ابن بابویه (۳۸۱ق) و الاستبصار از شیخ طوسی همه به دست علمای ایرانی تألیف شده است. اما در آثار برخی نویسندگان عرب نامی از ایرانی بودن آنان به چشم نمی‌خورد و در مقابل از ایرانیان به رافضیان و منکران دین یاد شده است. حال آنکه ایرانیان از آغاز مبلغان دین اسلام بوده‌اند و نقش تاریخی آنان در صدر اسلام در ترویج دین اسلام و گسترش آن در برخی نواحی تحت تسلط ساسانیان و به خصوص یمن و یا تلاش‌های آنان در ماجرای رده برای بازگرداندن قبایل مرتد به دین اسلام قابل انکار نیست. همچنان که در سده‌های بعد نیز ایرانیان همواره از مدافعان دین اسلام و احکام قرآن و سنت رسول الله (ص) و خاندان وی بوده‌اند و در مقابل حکام و خلفایی که به عقیده آنان از مبانی اسلامی و دستورات خداوند و پیامبر (ص) فاصله گرفته بودند، قیام کردند. جنبش‌های اجتماعی و دینی که بر ضد دولت اموی و خلافت عباسی در سده‌های ۲ تا ۴ق در نقاط مختلف ایران همچون خراسان، سیستان و ماوراءالنهر به پا شد، خود مؤید این امر است.

ما در این کتاب برآنیم تا ضمن رعایت جوانب انصاف، با تحلیل و بررسی روابط کهن ایرانیان و عرب‌ها، قبل و بعد از اسلام، تأثیر فرهنگ و تمدن ایران را در تحولات ادبی و ارتقای سطح فرهنگی عرب‌ها و نیز نقش نویسندگان، شاعران و راویان ایرانی و یا ایرانی‌تبار را در رشد و شکوفایی شعر و ادب عربی از آغاز تا عصر انحطاط مورد بررسی قرار دهیم.

از این رو در بخش‌های نخست کتاب نگاهی به قلمرو جغرافیایی دولت ساسانی و روابط ایرانیان و عرب‌ها پیش از اسلام می‌اندازیم و سپس با بررسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی عصر جاهلی، تأثیر فرهنگ و تمدن و ادیان ایرانی در بینش و اعتقادات عرب‌ها و نیز ادبیات کهن عرب را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و پس از آن به تحولات ادبی و برخی جریان‌های فرهنگی - سیاسی در دوره‌های مختلف و نیز نقش ایرانیان در توسعه و شکوفایی زبان، فرهنگ و ادبیات عربی

می‌پردازیم و ضمن آن به تحلیل گوشه‌هایی از تاریخ ادبیات عربی تا دوره انحطاط که گاه توسط محققان عرب آن گونه که شایسته است بدان پرداخته نشده، خواهیم پرداخت. گسترش و نفوذ زبان و ادبیات عربی در ایران نیز موضوعی درخور اهمیت است که با بررسی آن می‌توان نقش ایرانیان در رشد و شکوفایی جوانب مختلف زبان و ادبیات عرب را مورد ارزیابی قرار داد. نگارنده با استعانت از خداوند متعال امیدوار است که بتواند جایگاه ایرانیان و نقش فرهنگ و تمدن ایرانی را در شکوفایی فرهنگ، زبان و ادبیات عربی روشن سازد.

در اینجا ذکر چند نکته را ضروری می‌دانم:

— منابع و مآخذ مورد استفاده در پاورقی هر صفحه آمده است و گاه به ندرت و بنا به ضرورت برخی ارجاعات درون متن و داخل پرنانتز ذکر شده است.
— همه اشعار عربی به فارسی ترجمه شده مگر جاهایی که مضمون آنها قبل یا بعد از ابیات آمده است.

— در ترجمه منابع و مقالات فرانسوی و آلمانی دوتن از استادان دانشمند زنده‌یاد دکتر آذرتاش آذرنوش و شادروان استاد کیكاوس جهاندارى مرا یاری بسیار کرده‌اند که ضمن ابراز قدردانی، بهترین و صمیمانه‌ترین درودها را نثار روح بزرگ و بلندشان می‌کنم.

در پایان از جناب آقای داود موسایی مدیر فرهیخته و توانمند انتشارات فرهنگ معاصر و همکاران دلسوز ایشان به ویژه جناب آقای کیخسرو شاپوری و سرکار خانم فخری طهماسبی که برای چاپ این کتاب از هیچ تلاشی دریغ نکردند، بی‌نهایت سپاسگزارم. همچنین از سرکار خانم فهیمه خسروی آدینه‌وند که در ویرایش فنی و تنظیم منابع نگارنده را یاری بسیار کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کنم.

فصل اول

مناسبات ایرانیان و عرب‌ها مقارن ظهور اسلام

ایرانیان و عرب‌ها از گذشته‌های دور به سبب هم‌جواری روابط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. این روابط پیش از اسلام تنها به تجارت و سیاست آن هم در سطحی نه‌چندان گسترده محدود می‌شد. زیرا تفاوت‌های نژادی، فرهنگی، زبانی و دینی پیش از اسلام مانع ایجاد روابط تنگاتنگ میان این دو ملت شده بود. اما پس از سقوط امپراتوری ساسانی و گسترش اسلام در ایران، اشتراکات و ارتباطات ایرانیان با عرب‌ها در عرصه‌های مختلف از جمله دین، تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات گسترش فراوان یافت.

سرزمین عربستان در میان دو امپراتوری بزرگ ایران و روم قرار داشت. یمن در جنوب و جنوب غربی عربستان مدتی در سیطره حبشیان قرار داشت تا اینکه در حدود ۵۷۰ میلادی به دست ایرانیان افتاد و هنگام ظهور اسلام ایرانیان بر بخش بزرگی از جنوب عربستان حکمروایی داشتند و حاکمان آنجا از سوی پادشاهان ایران تعیین می‌شدند. در شمال شبه‌جزیره عربستان نیز دولت نیمه‌مستقل غسانیان قرار داشت که دست‌نشانده دولت روم بود. شهرهای عمده آن بصری، پطرا، دمشق و تدمر تحت تأثیر تمدن روم از عمران و آبادی بسیار برخوردار بود. آثار تاریخی بسیاری از آن روزگار در این شهرها باقی‌مانده که بقایای تمدن رومیان و بیانگر هنر معماری آنان در این نواحی به شمار می‌روند.

جغرافی‌نگاران مسلمان شبه‌جزیره عربستان یا جزیره العرب را پیش از اسلام شامل سرزمین‌های حجاز، یمن، عمان، بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس

از احساء تا عمان ذکر کرده‌اند.^۱ یاقوت حموی جزیره العرب را به ۵ بخش: نجد، حجاز، تهامه، یمن و عروض (شامل یمامه و بحرین) تقسیم کرده است (ذیل، جزیره العرب) و یمن که به نسبت از استقلال بیشتر برخوردار بوده تمامی سرزمین‌های جنوبی شبه جزیره عربستان را دربر می گرفته است.

گرچه روابط میان ایرانیان و عرب‌ها به دوران باستان و گذشته‌های بسیار دور باز می‌گردد، آگاهی ما در این باره به علت کمبود منابع بسیار اندک است. امپراتوری هخامنشی پس از تسخیر بابل — که در دوره ساسانی سرزمین سواد خوانده می‌شد — سرزمین‌های سوریه، فلسطین و فنیقیه را در ۵۳۹ ق.م به تصرف درآورد. سپس در روزگار کمبوجیه (حک، ۵۳۰-۵۲۲ ق.م) مصر و بخشی از نواحی شمال افریقا ضمیمه قلمرو هخامنشیان شد و این نواحی به مدت یک قرن جزء متصرفات ایران محسوب می‌شد.^۲ هردوت در تاریخ خود به گوشه‌هایی از روابط ایرانیان و تازیان و پیمان‌نامه‌هایی که میان آنان بسته شده، اشاره دارد از جمله پیمانی که کمبوجیه پیش از حمله به مصر با لحيانیان (نیای نبطیان) بست و بدین وسیله به یاری آنان توانست لشگریانش را از بیابان‌های عربستان و حجاز عبور دهد و به مصر لشگرکشی کند.^۳ از اوایل روزگار ساسانی که بخش اعظم بین‌النهرین (در منابع عربی: الجزیره) و شبه جزیره عربستان به تصرف ایرانیان در آمد^۴، ارتباط ایرانیان با عرب‌ها بیش از پیش گسترش یافت. سیاست ساسانیان بر آن بود که اولاً با حمایت از قبایل عرب نواحی عراق از نفوذ رومیان و دست‌نشانندگان ایشان یعنی غسانیان در این نواحی جلوگیری کنند و اقتدار سیاسی خود را در بین‌النهرین و حجاز گسترش دهند. ثانیاً با تقویت شاهراه تجاری حیره — مکه سیطره اقتصادی خود را در رقابت با رومیان بر نواحی غربی عربستان و حجاز تحکیم بخشند و احتمالاً در ادامه همین سیاست بود که انوشیروان سرزمین‌های میان عمان و بحرین و یمامه تا طائف و سایر نواحی حجاز را که پیش از این توسط حاکمان متعدد اداره می‌شد، یکپارچه ساخت و همه را به منذر بن ماء السماء سپرد.^۵

چنان که از گزارش‌های منابع کهن عربی برمی‌آید از روزگار اردشیر بابکان

۱. نک مقدسی، احسن التقاسیم، ۹۶ || ۲. نک، زرین کوب، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۲۵/۱۰-۵۲۶

۳. نک، باسورث، ۵۹۶؛ محمدی، ۲۰۰-۲۰۲ || ۴. نک، طبری، ۳۴۳/۱ || ۵. نک، طبری، ۴۴۹/۱؛

باسورث، ۶۰۰؛ یارشاطر، lix؛ ویسهوفر، ۲۴۱

اعراب نواحی عراق و حجاز زیر سلطه ایرانیان بودند و در زمان پادشاهی شاپور اول علاوه بر عراق و حجاز، بین‌النهرین نیز به متصرفات ایرانیان افزوده شد. به روایت طبری امروالقیس بن بدء فرزند عمرو بن عدی کارگزار شاپور و هرمز اول در حیره، که در کتیبه النماره از او به عنوان شاه همه اعراب یاد شده، دامنه نفوذ خود را گسترش داد و سراسر عراق، حجاز و بین‌النهرین را تحت سیطره خود درآورد^۱ و در روزگار انوشیروان قلمرو منذر بن نعمان سرزمین‌های عمان، بحرین، یمامه تا طائف و سایر نواحی حجاز را شامل می‌شد^۲.

در اواخر سده ۶ و اوایل سده ۷م خسرو پرویز در جنگ با رومیان، شام، فلسطین و مصر را به متصرفات خود افزود و دامنه فرمانروایی خود را به حدود قلمرو ایران در روزگار هخامنشیان رساند^۳. در روزگار ساسانیان اعراب نواحی عراق و بخش‌هایی از بین‌النهرین و حجاز، تحت فرمان کارگزاران ایرانی و خراج‌گزار آنان بودند. چنان که از برخی روایات برمی‌آید ایرانیان در مدینه و تهامه کارگزارانی داشته‌اند که جمع‌آوری مالیات آن نواحی بر عهده آنان بوده و این کارگزاران از سوی یکی از مقام‌های دربار ساسانی که ابن خردادبه از او به عنوان «مرزبان‌البادیه» یاد کرده، منصوب می‌شده‌اند^۴. برخی محققان معاصر مرزبان‌البادیه را به احتمال همان اسپهبد نیمروز دانسته‌اند که در روزگار انوشیروان همه شبه‌جزیره عربستان از جمله سرزمین‌های میان بحرین و عمان تا نجد و حجاز زیر نظر وی اداره می‌شده است^۵. دولت ساسانی بر آن بود تا از قبایل عرب نواحی عراق با کمترین هزینه، بیشترین بهره سیاسی و نظامی را ببرد. این قبایل تأمین امنیت راه‌ها و حراست از کاروان‌های تجاری ایرانیان را که از طریق حجاز به یمن می‌رفتند، بر عهده داشتند. همچنین در جنگ‌های میان ایرانیان و رومیان به سپاهیان ایران یاری می‌رساندند. در مقابل، دولت ساسانی در برابر تهاجم غسانیان که دست‌نشانده و تحت‌الحمایه رومیان بودند، به دفاع از آنان برمی‌خاست و جهت امرار معاش زمین‌هایی به اقطاع در اختیار آنان می‌گذاشت و گاه آنان را از پرداخت مالیات معاف می‌داشت^۶. با این حال گروهی از عرب‌های بادیه‌نشین که در مجاورت مرزهای ایران منزلگاه

۱. ۳۹۷-۳۹۸؛ باسورث، 598 || ۲. نک، طبری، ۴۴۹/۱ || ۳. نک، طبری، ۴۶۶/۱؛ فرای، ۱۶۲-۱۶۹

۴. ص ۱۲۵؛ کرون، ۸۳-۸۴؛ باسورث، 599 || ۵. محمدی، ۲۰۲/۱ || ۶. نک، ابوالفرج اصفهانی،

۹۸/۲؛ محمدی، ۲۵۵/۱؛ باسورث، 598

داشتند، گاه به سبب تنگدستی و قحطسالی و به ویژه هنگامی که دولت ساسانی دچار ضعف و تزلزل می‌شد، به شهرها و آبادی‌های مرزی ایران یورش می‌بردند و به قتل و غارت مردم آن نواحی می‌پرداختند.^۱ چنان که به روایت طبری، شاپور ذوالاکتاف گروه‌هایی از قبایل تمیم، بکر بن وائل و عبدقیس را که از آغاز سلطنت وی حملات و یورش‌های خود به داخل مرزهای ایران را فزونی بخشیده بودند، به شدت گوشمالی داد و بحرین، هجر و یمامه تا نواحی شام را از وجود آنان پاکسازی کرد و سپس گروه‌هایی از بکر بن وائل را به کرمان کوچاند و تعدادی از بنی‌حظله را در رملیه اهواز اسکان داد.^۲ از میان پادشاهان ساسانی شاید هیچکس به اندازه شاپور دوم با عرب‌ها به خشونت رفتار نکرده بود و از همین رو آنان به وی لقب ذوالاکتاف داده بودند. چون به روایتی معروف کتف آنان را به هنگام اسارت در می‌آورد یا سوراخ می‌کرد و همه را در یک رسن می‌کشید.^۳ در شاهنامه نیز به این امر اشاره شده است:

عربی ذوالاکتاف کردش لقب چو از مهره بگشاد کتف عرب

اقدامات خشونت‌آمیز شاپور نسبت به عرب‌ها باعث شد که به هنگام حمله امپراتور روم یولیانیوس (در منابع عربی: لُلیانوس، یوبیانوس) به ایران (در ۳۶۳ م)، شمار بسیاری از عرب‌ها فرصت را غنیمت شمرده به رومیان پیوستند. امپراتور روم شخصی به نام یوسانوس را به فرماندهی ایشان گماشت و آنان رومیان را در تصرف نواحی غربی ایران یاری فراوان کردند.^۴ طبری تعداد این اعراب را ۱۷۰ هزار تن دانسته است^۵، که به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید.

ایرانیان برای حفظ سلطه خود بر نواحی شرقی و جنوبی بین‌النهرین که عرصه درگیری‌ها و جنگ‌های ایران و روم بود و نیز برای گسترش نفوذ سیاسی و فرهنگی و کنترل راه‌های بازرگانی و همچنین مقابله با رومیان، پادگان شهرهایی در بین‌النهرین و مناطق شرقی و شمال شرقی عربستان تأسیس کردند که به مثابه سدی در برابر تهاجم رومیان و اعراب بدوی بود. علاوه بر انبار و حیره که به تدریج به صورت

۱. نک، طبری، ۳۹۹/۱ || ۲. ۳۹۹/۱-۴۰۰، ۴۰۲؛ نیز نک، ابوحنیفه دینوری، ۴۸ || ۳. نک، طبری، ۴۰۱/۱؛ حمزه اصفهانی، ۴۱ || ۴. نک، طبری، ۴۰۰/۱-۴۰۱؛ ابوحنیفه دینوری، ۴۹-۵۰ || ۵. ۴۰۰/۱.

امارتی نیمه‌مستقل در آمد، یکی از کهن‌ترین این پادگان‌ها و مهاجرنشین‌ها عربایا است که کورش در شمال عربستان بنیان نهاده بود، و دیگری خاراکس مرکز امیرنشین خاراسن یا مسنه (= میشان یا میسان) که میان بصره و واسط قرار داشت. هاترا (در منابع عربی: الحضرة) نیز که در شمال عراق و جنوب و غرب موصل و بر سر راه بازرگانی ایران و روم قرار داشت، علاوه بر موقعیت نظامی و سیاسی از لحاظ تجاری نیز بسیار حائز اهمیت بود.^۱ علاوه بر این ایرانیان در سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان نیز پایگاه‌ها و بندرگاه‌هایی داشتند که هم باعث تقویت سیاسی و سیطره نظامی آنان بود و هم امنیت راه‌های بازرگانی را تأمین می‌کرد.

روابط تجاری ایرانیان و عرب‌ها

از هزاره ۲ ق م دولت‌های کهن عربی معین، سبا و حمیر در جنوب و پترا و تدمر در شمال شبه‌جزیره عربستان، روابط تجاری گسترده‌ای با ایران، روم و هند داشته‌اند؛ چنان که در عهد عتیق به گوشه‌هایی از این روابط بازرگانی اشاره شده است.^۲ در روزگار اشکانیان و ساسانیان راه‌های بازرگانی متعددی وجود داشت که کاروان‌های تجاری از طریق آنها کالاهای ایرانی را از مراکز بازرگانی ایران همچون اردشیر خُره، جندی‌شاپور و رام‌هرمزد به بابل (در عراق کنونی) و بین‌النهرین و شام و مصر می‌بردند. یکی از راه‌های بازرگانی که بازارهای ایران و روم و هند را به هم مرتبط می‌ساخت، از عمان، عراق و بادیة الشام می‌گذشت و بازرگانان کالاهای ایرانی و هندی را که بیشتر پوست، جامه‌های نفیس، عطریات، ادویه، صمغ و عاج بود، به بازارهای شام، تدمر، سواحل مدیترانه می‌بردند و از آنجا گندم، روغن و پارچه باز می‌گرداندند. همچنین راه «عطریات» از سواحل سوریه تا جنوب عربستان و حضر موت امتداد داشت و محل آمد و شد کاروان‌های تجاری ایران و روم بود.^۳ علاوه بر این ایرانیان به خصوص زمانی که در یمن نفوذ داشتند، از راه حجاز و بحرین کالاهای خود را به یمن می‌بردند و در آنجا با بازرگانان یمن، حبشه و هند داد و ستد می‌کردند.^۴ بازار خوزستان (= هجوستان

۱. باسورث، 597؛ کرون، ۸۱؛ زریاب‌خویی، ۱۱۳-۱۱۴ || ۲. نک، حزقیال، ۲۷:۱۲-۱۴؛ پیگولوسکایا، ۶۷-۶۸؛ لامنس، 20-22 || ۳. نک، رضا، عنایت‌الله، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۱۹/۱۱ || ۴. پیگولوسکایا، ۴۰۵

واجار) در شمال غربی خلیج فارس که عرب‌ها آن را سوق الاهواز می‌نامیدند، نیز از مراکز مهم تجاری به شمار می‌رفت که پیشه‌وران ایرانی و عرب در آن کالاهای خود را مبادله می‌کردند.^۱ دولت ساسانی از طریق دست‌نشانندگان خود در حیره بر روابط بازرگانی میان شرق و غرب نظارت داشت. این شهر بر سر دو راه اصلی از راه‌های بازرگانی دنیای قدیم قرار داشت: یکی راه زمینی که شاهراه تجاری ایران، سوریه و حجاز به شمار می‌رفت و دیگری راه آبی معروف به نهر عیسی که در فراسوی انبار از فرات منشعب می‌شد و نهایتاً به خلیج فارس می‌پیوست. از طریق راه نخست کاروان‌های تجاری کالاهای خود را از ایران به حجاز و یمن و یا از ایران به شام و شهرهای روم می‌رساندند^۲ و از طریق راه دوم مبادلات تجاری میان ایران، چین و هند انجام می‌گرفت. کشتی‌های تجاری از فرات به خلیج فارس و از آنجا به سوی سواحل هند پیش می‌رفتند. به گفته ابوعبید بکری در نزدیکی حیره در کنار فرات بندرگاهی تجاری وجود داشت که کشتی‌ها در آنجا لنگر می‌انداختند و اهالی حیره از آن طریق با چینی‌ها و هندی‌ها به داد و ستد می‌پرداختند.^۳ حوزه دریایی و کشتیرانی در دوره ساسانی از رود فرات آغاز می‌شد و تمام کرانه‌های شمالی شبه‌جزیره عربستان، مسقط و عمان (که شامل قطر و امارات کنونی نیز بود)، را در بر می‌گرفت. کشتی‌های تجاری از رود فرات وارد خلیج فارس شده و به موازات سواحل بحرین به سوی جزیره تاورت، سواحل خطّ (یا ختّ که قطیف و عقیر جزء آن بود) و هجر پیش می‌رفتند تا به ماجان منتهی‌الیه خطّ بازرگانی میان جلگه سند و سواحل خلیج فارس می‌رسیدند و از آنجا به سوی جزایر اقیانوس هند رهسپار می‌شدند. به روایتی چون گرشاسب برای یاری مهرآب پادشاه هند از سیستان عازم سرانندیب شد، از همین راه خود را به جزایر هند رساند.^۴

روابط بازرگانی میان ایران و حجاز و یمن باعث پیدایش بازارهایی در مناطق مختلف شبه‌جزیره عربستان شده بود، که از مهم‌ترین آنها بازار معروف عکاظ بود که در جنوب شرقی مکه میان نخله و طایف سالی یک بار برگزار می‌شد.^۵ این بازار

۱. نک، حمزه اصفهانی، ۳۸-۳۳-۳۴؛ پیگولوسکایا، ۳۲۳ || ۲. سهراب، ۱۲۳؛ لسترنج، ۷۲؛ علی، ۱۷۴/۳؛ محمدی، ۲۵۱/۱-۲۵۲؛ باسورث، 597 || ۳. المسالک و الممالک، ۲۲۵، ۲۲۳ || ۴. نک، اسدی طوسی، ۶۳-۶۵؛ اقتدار، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۱۳/۱۱ || ۵. ابن حبیب، ۲۶۷

بزرگترین مرکز بازرگانی عرب‌ها بود که قبل از مراسم حج کاروان‌های تجاری از سراسر شبه‌جزیره عربستان و نیز کشورهای هم‌جوار کالاها و اجناس خود را در آنجا عرضه می‌کردند. به روایتی خسرو پرویز هر سال کاروانی به نام لطیمه که حامل مشک و پارچه‌های گرانبها بود، توسط نعمان بن منذر کارگزار ایرانیان در حیره به عکاظ می‌فرستاد و از آنجا چرم و حریر خریداری می‌کرد.^۱ کاروان‌های دیگری نیز میان یمن و ایران در آمد و شد بودند که توسط کارگزاران ایرانی در یمن، حیره و بحرین و نیز اعراب بادیه‌نشین حیره حمایت و حفاظت می‌شدند.^۲ برخی روایت‌ها نیز حاکی از روابط تجاری بازرگانان مکه با ایرانیان در حیره و مداین است و به گفته‌ای مناسبات تجاری قریش با مردم حیره باعث انتشار زندقه در مکه شد.^۳ در منابع نام برخی از بازرگانان حجاز همچون حکم بن ابی العاص، ابوسفیان بن حرب و مسافر بن ابی عمر که در حیره فعالیت تجاری داشته‌اند، آمده است.^۴ به روایت ابن کلبی کاروان‌های تجاری قریش و ثقیف به سرپرستی ابوسفیان میان مکه و حیره در آمد و شد بودند.^۵ پاتریشا کرون در کتاب تجارت مکه و ظهور اسلام روایات و گزارش‌های منابع کهن عربی درباره روابط بازرگانی اعراب را اغراق‌آمیز خوانده و ضمن آن به نقد و بررسی موشکافانه آراء و نظریات مستشرقان همچون لامنس، وات و کستر در این باره پرداخته است.

اندکی پیش از ظهور اسلام روابط بازرگانی عرب‌های حجاز و به ویژه قریش با رومیان گسترش بیشتر یافت. آنان کالاهای هندی را از طریق یمن و راه‌های کاروانی داخل شبه‌جزیره عربستان به مکه و از آنجا به مصر و شام و فلسطین می‌بردند و در بازارهای غزه، تدمر، بصری و اذرعات به داد و ستد می‌پرداختند. در قرآن از سفرهای تجاری قریش با عنوان «رحلة الشتاء و الصيف»^۶ یاد شده است و چنان که معروف است پیامبر اسلام (ص) پیش از بعثت دوبار به همراه این کاروان‌ها به شام سفر کرده بود.^۷ بی‌تردید رقابت‌ها و جنگ‌های ایران و روم در دوره ساسانی نقش عمده‌ای در فعالیت‌های بازرگانی اعراب داشته است.

۱. نک، ثعالبی، ثمارالقلوب، ۱۲۹؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۴/ ۱۳۵؛ ابن اثیر، ۵۰۶/۱؛ آذرنوش، راه‌های نفوذ....، ۱۸۶ || ۲. ابوالفرج اصفهانی، ۶۲/ ۲۴؛ یاقوت، معجم‌البلدان، ۴۱۳/۳؛ امین، فجرالاسلام، ۱۴ || ۳. کلبی، مثالب العرب، ۵۴؛ لامنس، ۱۷۴-۱۷۶؛ افغانی، ۳۷ || ۴. ابوالفرج اصفهانی، ۶۲/ ۹، ۶۶، ۳۶۹/۱۷؛ کرون، ۲۱۶ || ۵. ابوالفرج اصفهانی، ۲۲۹/۱۳؛ کرون، ۲۱۶ || ۶. سوره قریش، ۲ || ۷. ابن سعد، (۱) ۹۹-۱۰۲؛ امین، ۱۳-۱۵؛ قس، کرون، ۲۰۷-۲۰۸.

خسرو پرویز در ۶۱۴ م (به گفته طبری در بیست و چهارمین سال سلطنت خود) پس از آنکه رومیان معاهده صلح را نقض کردند، به قلمرو روم لشکر کشید و شام، مصر و فلسطین — که از مراکز عمده بازرگانی عرب‌ها با رومیان بود — را به تصرف درآورد و مسیحیان بیت‌المقدس را قتل عام کرد.^۱ در پی آن روابط بازرگانی اعراب با رومیان دچار اختلال شد و خسارت فراوانی به بازرگانان قریش وارد آمد. تفاسیر قرآن این جنگ را از اسباب نزول سوره روم که در آن به شکست رومیان اشاره شده و پیروزی قریب‌الوقوع آنان را به مؤمنان بشارت داده^۲، دانسته‌اند.^۳ مفسران و مورخان مسلمان دلیل هواداری مسلمانان از رومیان را در جنبه‌های دینی دیده‌اند و برآن‌اند که چون رومیان اهل کتاب و ایرانیان مشرک به شمار می‌رفتند، مسلمانان از شکست رومیان و قتل عام مسیحیان در بیت‌المقدس دل‌آزرده و ناراحت شده، آرزوی پیروزی اهل کتاب بر مشرکان را داشته‌اند. از این رو قرآن با این پیشگویی، مسلمانان را بشارت داده که به زودی رومیان مسیحی بر ایرانیان مشرک پیروز خواهند شد و آنگاه دل‌های مؤمنان شاد خواهد شد.^۴

۱. نک، طبری، ۴۶۶-۴۶۷ || ۲. روم، ۵-۱ || ۳. طوسی، ۲۱۸/۸؛ طبرسی، ۳۸/۸؛ موسوعة التاریخ الاسلامی، ۱۳/۸ || ۴. طوسی، التبیان، ۲۱۸/۸-۲۱۹؛ طبرسی، ۳۸/۸-۳۹؛ طبری، ۴۶۸/۱-۴۶۹؛ قس، طباطبایی، ۸۵/۱۶

فصل دوم

اعتقادات دینی عرب‌ها در جاهلیت

پیش از ظهور اسلام شرک و بت‌پرستی در سراسر شبه‌جزیره عربستان حاکم بود. خدایان اعراب شکل‌ها و قالب‌های گوناگون داشتند، از سنگ و چوب گرفته تا درختان و حیوانات و حتی خورشید و ماه و ستارگان مورد پرستش قرار می‌گرفتند. یکی از درختانی که مورد احترام و تکریم بسیار اعراب جاهلی بود، «ذات انواط» نام داشت که اشیاء و سلاح‌های خود را از باب تبرک بدان می‌آویختند. همچنین اجرام آسمانی در میان آنان مقدس شمرده می‌شدند. خورشید در میان بسیاری از قبایل عرب مورد پرستش قرار می‌گرفت و «عبد شمس» (= بنده خورشید) از نام‌های رایج در میان اعراب جاهلی بود. معبد لات یا الهه خورشید در طائف بود و نزد قریش و دیگر قبایل عرب بسیار مقدس شمرده می‌شد. عَزَى درختی بود در وادی نخله در شرق مکه که توسط قبیله غطفان پرستیده می‌شد. منات الهه قضا و قدر، صخره‌ای بود در ساحل دریا میان مکه و مدینه و پرستشگاه قبایل هذیل، خزاعه، اوس و خزرج به شمار می‌رفت.^۱ گفته‌اند که وَدّ به شکل مرد، سُواع به شکل زن، یغوث به شکل شیر، یعوق به شکل اسب و نسر به شکل عقاب بوده است و هُبَل مهم‌ترین بت قریش، از عقیق سرخ و تندیس انسانی بود که دست راستش قطع شده بود.^۲

برخی از بت‌های اعراب تندیس‌های حیوانات، پرندگان یا انسان بودند که از سنگ یا چوب تراشیده می‌شدند و به آنها «صنم» می‌گفتند و برخی از آنها همچون تنه درختان یا پاره‌سنگ‌ها بی‌آنکه تراشیده شوند و یا به شکل و قالبی

خاص درآیند، مقدس شمرده می‌شدند و مورد ستایش قرار می‌گرفتند که «وثن» نامیده می‌شدند.^۱ اعراب جاهلی گاه خدایی از خرما یا آرد می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند و به هنگام گرسنگی آن را می‌خوردند. چنان که به گفته ابن‌رسته، قبیله بنی‌حنیفه در جاهلیت خدایی از حیص (= مخلوطی از خرما و آرد و روغن) درست کرده، مدت زیادی به پرستش آن مشغول بودند و چون قحطی و گرسنگی در میان آنان به غایت رسید، به خوردن آن مشغول شدند. یکی از شاعران قبیله بنی‌تمیم در این باره گفته است:

أَكَلَتْ رَبَّهَا حَنِيفَةً مِنْ جَوْعٍ قَدِيمٍ بِهَا وَ مِنْ إِعْوَاذٍ

(ترجمه: بنی‌حنیفه از فرط گرسنگی دیرپای خدای خود را خوردند.)

همین شاعر در ابیاتی دیگر چنین سروده است:

أَكَلَتْ حَنِيفَةً رَبَّهَا زَمَنَ التَّقَحُّمِ وَالْمَجَاعَةِ

لَمْ يَحْذَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ سُوءَ الْعَوَاقِبِ وَ اتِّبَاعِهِ

(ترجمه: قبیله بنی‌حنیفه در زمان تنگدستی و گرسنگی خدایشان را خوردند و از عقوبت و انتقام

معبود خود نترسیدند.)^۲

نام بت‌های بزرگ و مشهور جاهلی مانند، لات، منات و عَزَى، و نیز وَدَّ، سُواع، يَغُوث، يعوق و نسر در قرآن آمده است: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ»، «وَلَا تَذَرْنَّ وَدَّاً وَ لَا سِوَاعاً وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسراً».

قبیله قریش علاوه بر هُبَل دو بت اختصاصی دیگر به نام‌های مجاور الريح و مُطْعِمِ الطَّيْرِ نیز داشته‌اند. برخی از این بت‌ها در داخل یا کنار کعبه و یا در کنار زمزم و یا در صفا و مروه نگهداری می‌شدند.

به روایت منابع کهن بیشتر بت‌ها را شخصی به نام عمرو بن لُحی از شام — که در آن روزگار جزء قلمرو رومیان و زمانی نیز جزء متصرفات یونانیان بود — به مکه آورده بود.^۳ همچنین داستان‌هایی که درباره برخی از این بت‌ها نقل شده است، بی‌شباهت به بعضی اساطیر یونانی نیست که می‌تواند تا اندازه‌ای بیانگر ارتباط

۱. کلبی، ۳۷ || ۲. ابن‌رسته، الاعلاق النفیسة، ترجمه، ۲۶۴ || ۳. نک، یعقوبی، تاریخ، ۲۵۴/۱؛

ازرقی، اخبار مکه، ۸۸/۱، بیروت، ۱۴۰۳ق؛ نیز نک، جواد علی، المفضل، ۲۶۷/۶

میان عقاید دینی رومیان و یونانیان با اعراب جاهلی باشد. داستان دو بت اساف و نائله از این منظر جالب توجه بیشتر است: بر اساس داستان‌های کهن عرب، اساف فرزند یعلی از قبیله جرهم در یمن بود که به دختری از قبیله خود به نام نائله عشق می‌ورزید. آن دو در موسم حج آهنگ مکه کردند و چون درون کعبه خلوتی یافتند، دامن به گناه آلودند. پس خداوند هر دو را مسخ و به سنگ مبدل کرد. صبحگاهان مردم آن دو را از کعبه بیرون آوردند و در پیشگاه کعبه نهادند تا مایه عبرت دیگر مردمان باشند. چون مدتی بگذشت جزء بتان خزاعه و قریش در آمده، مورد پرستش قرار گرفتند.^۱ به گفته‌ای عمرو بن لُحی اساف و نائله را پس از هبل از شام به مکه آورد و مردم را به پرستش آنها فرا خواند^۲ و همو بود که داستان مسخ آن دو را به تقلید از اساطیر کهن بر ساخت. داستان اساف و نائله به اسطوره یونانی هیپومنیس و آتلانتا^۳ شباهت بسیار دارد که چون آن دو در معبد زئوس (یا دیمتر) همدیگر را در آغوش کشیدند، زئوس آن دو را به دو شیر سنگی مبدل ساخت. این داستان از جهاتی نیز یادآور اسطوره عشق آدونیس و آستارته (عشتر)^۴ است که مظهر دو الهه بابلی بل و بعله‌اند.

برخی بت هبل را همان بل الهه معروف بابل دانسته‌اند.^۵ اگر چنین باشد چه بسا «یعلی» نام پدر اساف نیز شکل دیگری از «بعل» است که در این صورت اساف فرزند بل یا همان هبل است و از این جهت خویشاوندی اساف با هبل و ارتباط آنان با خدایان بابل قابل تأمل است.^۶

اعراب با قربانی کردن حیوانات در معابد و پاشیدن خون آنها بر روی تخته سنگ‌هایی که در مقابل پرستشگاه‌ها قرار داشت، به خدایان خود تقرب می‌جستند. این تخته‌سنگ‌ها را — که در قرآن از آنها به نام «انصاب» یاد شده — مقدس می‌شمردند و آنها را مأوی و قرارگاه ارواح می‌دانستند.^۷ مشهورترین پرستشگاه اعراب جاهلی کعبه بود که در موسم حج هفت بار گرد آن طواف می‌کردند و سپس سعی صفا و مروه به جای می‌آوردند. پس از وقوف در عرفه و مزدلفه و

۱. سیره ابن اسحاق، ص ۱۱، قونیه، ۱۴۰۱ق؛ ابن هشام، ۸۴/۱، قاهره، ۱۳۵۵ق؛ اصنام کلبی، ص ۹.
 ۲. ازرقی، یعقوبی، همانجاها || ۳. درباره اسطوره یونانی هیپومنیس و آتلانتا، نک، پیرگرمال، ۱۱۸/۱، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه بهمنش، تهران، ۱۳۵۶ش || ۴. نک، گرمال، همانجا.
 ۵. شوقی عبدالحکیم، موسوعة الفلکلور و الاساطیر العربیة، بیروت، ۱۹۸۲م || ۶. نک، فاتحی‌نژاد، مقاله «اساف و نائله»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۸۳/۸ || ۷. ضیف، العصر الجاهلی، ۹۲.

رمی جمرات در منی، در پیشگاه خدایان قربانی می‌کردند.^۱ به روایتی ۳۶۰ بت در کعبه وجود داشت که اصحاب پیامبر (ص) هنگام فتح مکه آنها را از میان بردند.^۲ ظاهراً قربانی آدمیزاد در پیشگاه خدایان به عنوان یک سنت دینی کم و بیش در میان عرب‌ها و به ویژه اعراب حیره رواج داشته است. به روایتی منذر بن ماء السماء چون در یکی از جنگ‌ها پسر پادشاه غسانی را به اسارت گرفت، وی را برای بت عزى ذبح کرد.^۳ همچنین مشهور است که وی در سال ۵۳۹م در حمله به سرزمین‌های شام ۴۰۰ تن راهبه را به اسارت گرفت و همه را در پیشگاه عزى قربانی کرد.^۴ بسیاری از نزدیکان منذر بر آیین مسیح بودند و او نیز ظاهراً در اواخر عمر به مسیحیت گرایید و در حیره و نواحی آن کلیساها بنا کرد.^۵ تا حدود سده ۴م بخش بزرگی از اهالی حیره بت پرست بودند. چنان که به روایتی جذیمه ایرش دو بت به نام ضیزنان داشت که آن دو را بر دروازه حیره نصب کرده بود تا هر تازه‌وارد بر آنها سجده کند. مردم حیره در جنگ‌ها از این بت‌ها یاری می‌جستند. همچنین پرستش ماه را نیز از صائبیان گرفته بودند.^۶ به روایت مسعودی گروهی از عرب‌ها فرشتگان را می‌پرستیدند و آنان را دختران خداوند می‌دانستند و آیه: «يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» اشاره به این امر دارد.^۷

لازم به ذکر است که اعراب جاهلی در کنار پرستش بت‌ها به وجود «الله» به عنوان قدرتی مافوق همه بت‌ها اعتقاد داشتند. برخی نام‌های جاهلی که پسوند الله دارند مانند «عبدالله» و «تیم الله» و نیز سوگند خوردن به خداوند با عباراتی همچون «یمین الله»، «بالله» و «معاذ الله» که در اشعار جاهلی آمده،^۸ به خوبی بیانگر آن است که اعراب جاهلی به وجود الله اعتقاد داشته‌اند و او را در رأس همه خدایان خود پرستش می‌کرده‌اند. اوس بن حجر از شاعران بنی تمیم در عصر جاهلی الله را بسیار بزرگتر و فراتر از بت‌هایی همچون لات و عزى می‌شمارد:

وَبِاللَّاتِ وَالْعَزَى وَمَنْ دَانَ دِينَهَا وَبِاللَّهِ إِنَّ اللَّهَ مِنْهُمْ أَكْبَرُ

۱. همو، ۹۳ || ۲. ابن اثیر، ۲۵۲/۲ || ۳. زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ۲۱۸؛ آیلرس، ۴۸۷. ۴. مشکور، ایران در عهد باستان، ۴۳۴ || ۵. ابوالفدا، تقویم البلدان، ۲۹۹ || ۶. طبری، ۳۶۳/۱؛ زرین کوب، همانجا؛ مشکور، جغرافیای.....، ۸۶۶ || ۷. ۱۲۶/۲-۱۲۷ || ۸. در اشعار جاهلی نمونه‌های زیادی از اینگونه سوگندها را می‌توان یافت مانند:

قَالَتْ يَمِينَ اللَّهِ مَا لَكَ حِيلَةً وَمَا إِن أَرَى غِنَكَ الْغَوَايَةِ تَنْجَلِي (امروالقیس)
أَفْضَحُ جَارَتِي وَأَخُونُ جَارِي مَعَاذَ اللَّهِ أَفْعَلُ مَا خِيْتُ (حاتم طائی)

جاهلیان بت‌ها و خدایان کوچک‌تر را وسیله نزدیکی به خداوند می‌دانسته‌اند، چنان که در قرآن آمده است: «... الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً^۱» (کسانی که بت‌ها را وسیله تقرب به خداوند قرار داده‌اند). از این رو به هنگام مصیبت‌ها و پیش‌آمدهای ناگوار به بت‌ها متوسل می‌شدند تا ایشان را نزد خداوند، «الله» شفاعت کنند. علاوه بر قرآن که اندیشه خداپاوری جاهلیان را به خوبی ترسیم می‌کند، از لا به لای اشعار جاهلی نیز می‌توان تا اندازه‌ای به برخی اعتقادات اعراب جاهلی و نگرش آنان درباره «الله» پی برد^۲. در برخی قصاید شاعران این دوره به مضامینی چون ترس از خداوند و تقوای الهی اشاره شده است. مُسَيَّب بن عَلس از شاعران جاهلی ودائی اعشی و راوی اشعار وی در بیتی به آل عامر یادآوری می‌کند که تقوا پیشه کنند و از خداوند بترسند:

أَلَا تَتَّقُونَ اللَّهَ يَا آلَ عَامِرٍ وَهَلْ يَتَّقِي اللَّهَ الْأَبْلُ الْمُصَمَّمُ

اوس بن حجر از دیگر شاعران جاهلی نیز در بیتی به تقوا و ترس از خداوند اشاره دارد: «أَلَا تَتَّقُونَ اللَّهَ إِذْ تَعْلِفُونَهَا...» و نابغه ذبیانی نیز در بیتی به طور ضمنی به اراده خداوند و این که گاه انسان را از برخی حوادث مصون می‌دارد، اشاره کرده است: «فَلَمَّا وَقَاهَا اللَّهُ ضَرْبَةً فَاسِهِ...».

از دیدگاه ذوالاصبع عدوانی خداوند عالم و آگاه به امور هر کس و هر چیز است و جزا و پاداش همگان در دست اوست:

اللَّهُ يَعْلَمُنِي وَاللَّهُ يَعْلَمُكُمْ وَاللَّهُ يَجْزِيكُمْ عَنِّي وَيَجْزِينِي

تنها خداست که بخشنده است و نباید دست نیاز به سوی غیر خدا دراز کرد. عبید بن ابرص در این باره می‌گوید:

مَنْ يَسْأَلِ النَّاسَ يَحْرِمُوهُ وَسَائِلُ اللَّهِ لَا يَخِيبُ

(ترجمه: آن که دست نیاز به سوی مردم دراز کند، محروم می‌ماند و آن کس که از خداوند چیزی طلب کند، ناکام نمی‌ماند.)

۱. احقاف، ۲۸ || ۲. درباره تأثیر ادیان ایرانی در اعتقادات اعراب جاهلی، نک، همین کتاب
مبحث: اندیشه ایرانی تقدیر باوری و بازتاب آن در اشعار جاهلی

عمرو بن کلثوم نیز در ابیاتی با اشاره به نعمت‌های خداوند، برتری قوم خود را بر دیگران اراده خداوند می‌داند:

إِنَّ لِلَّهِ عَلَيْنَا نِعْمًا وَلَا يُدِينَا عَلَى النَّاسِ نِعَمٌ
فَلَنَا الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ بِالَّذِي صَنَعَ اللَّهُ فَمَنْ شَاءَ رَغَمٌ

اندکی قبل از ظهور اسلام گروهی از افراد قبایل مختلف و به ویژه قریش بت‌پرستی را رها کرده در صدد احیای دین ابراهیم برآمدند که این افراد به حنیفان (= پیروان دین حنیف) شهرت یافتند که از آن میان عبدالمطلب عموی پیامبر (ص)، ابوذر غفاری، قس بن ساعده، زید بن عمرو بن نفیل و امیه بن ابی صلت را می‌توان نام برد. زید بن عمرو بن نفیل در ابیاتی می‌گوید:

فَلَا الْعَزَى أَدِينُ وَلَا ابْنَتَيْهَا وَلَا صَنْمَى بَنَى طَسَمٌ أَدِيرُ
وَلَكِنْ أَعْبُدُ الرَّحْمَنَ رَبِّي لِيَغْفِرَ ذَنْبِي الرَّبُّ الْغَفُورُ

(ترجمه: نه عزّی را می‌پرستم و نه دو دخترش را و نه دوت بنی طسم را، لکن آفریدگارم رحمان را ستایش می‌کنم تا او که پروردگار بخشنده است، گناهانم را ببخشد.)

بسیاری از حنیفان از نخستین گروندگان به دین اسلام بودند^۱. علاوه بر دین حنیف که از جزئیات و پیروان آن آگاهی زیادی در دست نیست، دیگر ادیان الهی نیز در میان اعراب رواج داشته است که در بخش‌های آینده بدان خواهیم پرداخت.

رواج ادیان ایرانی در میان عرب‌های جاهلی

حضور ایرانیان در عصر جاهلی در نواحی عراق و سلطه دولت ساسانی بر بخش‌هایی از شبه‌جزیره عربستان باعث رواج ادیان ایرانی به ویژه مانویت و آیین زردشت و مزدک در آن نواحی شد و تا چند سده بعد از ظهور اسلام علی‌رغم همه محدودیت‌ها هنوز برخی از این آیین‌ها در عراق و بین‌النهرین نفوذ داشت و اصطلاح زندقه که در آغاز بر مانویت اطلاق می‌شد به تدریج به صورت اصطلاحی عام برای همه ادیان ایرانی از جمله زردشتی و مزدکی

و مانوی درآمد و پیروان آن به زنداقه شهرت یافتند و در روزگار عباسیان و به خصوص دوران خلافت مهدی عباسی اتهامی رایج و خطرناک شد که بر هرگونه آزاداندیشی اطلاق می‌گردید و خلفای عباسی بسیاری از مخالفان خود را به اتهام زنداقه از میان برداشتند.^۱ گروه‌هایی از قبایل عربی در مرزهای غربی ایران به سبب ارتباط با ایرانیان، آیین زردشتی و مزدکی را پذیرفته بودند. در میان مردم یمامه و بحرین که آمیخته‌ای از ایرانیان و قبایل عربی به ویژه بکر بن وائل و تمیم و ازد بودند، گروه‌هایی از مسیحیان، یهودیان و به ویژه زردشتیان وجود داشتند. به گزارش منابع کهن آیین زردشت در بحرین بیش از دیگر مناطق ساحلی حوزه خلیج فارس رواج داشت و به خصوص در میان عرب‌ها از همه بیشتر بنی تمیم پیرو دین زردشت بوده‌اند.^۲ بنا به گزارشی زرارة بن عُدس تمیمی و فرزندش حاجب بن زراره از خطیبان مشهور عصر جاهلی به آیین زردشت گردن نهادند و چنان که معروف است حاجب بنا به سنت مجوسان با دختر خویش ازدواج کرد. علاوه بر ایشان اقرع بن حابس و ابوسود جد وکیع بن حسان نیز زردشتی بوده‌اند.^۳ در روزگار پادشاهی قباد که جنبش مزدکی در ایران به اوج خود رسیده بود، گروهی از اهالی عراق و به ویژه حیره به آیین مزدک درآمدند. به گفته‌ای امرؤالقیس شاعر معروف جاهلی و سراینده معلقه: «قِفَا نَبِکِ...» و خاندانش مزدکی بودند. به روایتی حارث بن عمرو (جد امرؤالقیس) کارگزار حیره شد و به دعوت قباد کیش مزدک را پذیرفت و به تبلیغ و رواج آن همت گماشت و در پی آن خاندان وی معروف به آکل المرار به این آیین درآمدند. چون انوشیروان به تخت نشست و ستیز با مزدکیان را آغاز کرد، نخست حارث بن عمرو را برکنار کرد و سپس به تعقیب مزدکیان در نواحی حیره پرداخت.^۴ مقارن با ظهور اسلام آیین مزدک تا نواحی حجاز گسترش یافت و به روایتی در میان قبیله قریش، ربیع و مضر پیروانی داشت. به گفته‌ای اهالی حجاز آیین مزدک را از مردم حیره فرا گرفته بودند^۵ و برخی محققان روابط تجاری این قبایل با ایرانیان را سبب نفوذ ادیان ایرانی

۱. نک، ثعالبی، ثمار القلوب، ۱۷۶؛ تابان، ۴۶۲؛ هوار، 68-62 || ۲. نک، ابن قتیبه، المعارف، ۶۲۱؛ ابوعبید بکری، فصل المقال فی شرح کتاب الامثال، ۳۹/۱ || ۳. ابن رسته، ۲۱۷، ج لیدن؛ ابن قتیبه، المعارف، ۶۲۱؛ زرین کوب، تاریخ...، ۲۳۳ || ۴. حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض، ۸۲-۸۳؛ ابوالفرج اصفهانی، ۹۷/۱۱ || ۵. المعارف، ۶۲۱؛ نیز نک، ابن رسته، ۲۱۸

در مکه دانسته‌اند.^۱ گروهی از مانویان نیز در نواحی حیره می‌زیسته‌اند و به گفته‌ای عمرو بن عدی از نخستین کارگزاران ایرانی حیره از ایشان حمایت می‌کرده است.^۲

اندیشه ایرانی تقدیرباوری و بازتاب آن در اشعار جاهلی

جبرگرایی یا تقدیرگرایی و گرایش به نوعی مذهب جبری در روزگار ساسانیان و به خصوص در میان طبقه موبدان در نواحی غربی ایران وجود داشته است و آیین زروان که از روزگار یزدگرد اول در غرب ایران رواج بیشتر داشت، بر پایه جبرگرایی بنا شده بود و زروانیان خدای واحدی را به عنوان زروان بیکران و تعیین‌کننده سرنوشت پرستش می‌کرده‌اند و او را برتر از یزدان و اهریمن می‌شمرده‌اند. برخی زروان را از خدایان دیرین آریایی و پروردگار آسمان و فلک دانسته‌اند و آیین زروان و مزدا به عنوان دو فرقه از یک دین در دوره ساسانی رواج داشته است و گاه آیین مزدیسنان قوت بیشتری داشته و گاه آیین زروان. اعتقاد به سرنوشت، تقدیر، قضا و قدر، باوری ایرانی است که نمونه‌هایی از آن از طریق ادبیات پهلوی به شاهنامه راه یافته است. فردوسی گفتگوی میان انوشیروان و جمعی از نزدیکانش را درباره قضا و قدر به نظم درآورده است؛ آنجا که یکی از حاضران نظر وی درباره تقدیر را جویا می‌شود:

از ایشان یکی بود فرزانه‌تر	بپرسید از او از قضا و قدر...
چنین داد پاسخ که جوینده مرد	جوان و شب و روز با کارکرد
بود راه روزی بر او تار و تنگ	به جوی اندرون آب او با درنگ...
چنین است رسم قضا و قدر	ز بخشش نیابی به کوشش گذر
جهاندار دانا و پروردگار	چنین آفرید اختر روزگار

در این بینش و باور سرنوشت انسان‌ها را زمانه و روزگار تعیین می‌کند و روزگار آفریده خداوند و مجری اراده اوست. بنابراین هر چه برای انسان پیش می‌آید خواست و اراده پروردگار است و انسان باید به حکم روزگار و تقدیر گردن نهد:

۱. کرون، ۲۱۶؛ امین، فجر الاسلام، ۱۰۸ || ۲. کریستن سن، ۲۲۵؛ زرین کوب، تاریخ کمریج، ۱۰/۴

یکی چرخ گردننده بر پای کرد بد و نیک را اندرو جای کرد

فردوسی در جای دیگر از قول انوشیروان می‌گوید:

چنین داد پاسخ که‌ای چرخ پیر اگر هست با دانش و یادگیر
بزرگ است و دارنده و برتر است که بر داوران جهان داور است
بد و نیک هر دو ز یزدان شناس وزو دار تا زنده باشی سپاس

این بینش چنان که از لایه لای برخی اشعار شاعران جاهلی برمی‌آید، پیش از اسلام در میان اعراب نیز وجود داشته است و مسلماً اعراب مناطق غربی ایران که در نواحی حیره و انبار می‌زیسته‌اند به سبب مجاورت با زروانیان و مزدیسنان با این آیین آشنایی داشته‌اند. در میان اشعار جاهلی به ابیاتی فراوانی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد عرب‌ها در جاهلیت «الله» را تعیین‌کننده تقدیر و سرنوشت آدمی می‌دانسته‌اند و به احتمال فراوان ابیاتی که در اشعار پیش از اسلام به خدای واحد و نیز جبرگرایی و تقدیر باوری اشاره دارد، تحت تأثیر آیین زروانی سروده شده است؛ اما به یقین نمی‌توان گفت که مقصود از خداوند نیز زروان بوده است.

در نگرش تقدیرباورانه خوشبختی و تیره‌روزی و رزق و روزی انسان و سرانجام مرگ وی توسط روزگار و دهر از پیش رقم خورده است. علاوه بر این، کلمات و ترکیبات «قَدَّرَ اللهُ» و «يُقَدِّرُ» و «قَضَى اللهُ» در شعر جاهلی در بردارنده مفهوم تقدیرگرایی است. حارث بن حلزه از شاعران مشهور عصر جاهلی در بیتی پیروزی قوم خود بر دشمنان را تقدیر خداوند می‌داند:

وَفَعَلْنَا بِهِمْ كَمَا قَدَّرَ اللَّهُ — وَ مَا انْ لِلْحَائِنِينَ بَقَاءٌ^۱

(ترجمه: و آنچه ما به سر ایشان آوردیم همان بود که خداوند مقدر کرده بود و آنان که اجلشان فرارسیده، ماندگار نمی‌مانند).

عنتره بن شداد دیگر شاعر عصر جاهلی که برخی وی را از اصحاب معلقات به شمار آورده‌اند، در بیتی با اعتقاد به جبری بودن همه امور چنین می‌گوید:

۱. دیوان، ۵۴؛ ابن میمون، ۸۴/۲، منتهی‌الطلب من اشعار العرب، به کوشش سیده حامد و دیگران، زیر نظر حسین نصار، قاهره، ۱۹۹۹م

إِذَا كَانَ أَمْرُ اللَّهِ أَمْرًا يَقْدَرُ فَكَيْفَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْهُ وَيَحْذَرُ

(ترجمه: وقتی خداوند امری را مقدر کند، آدمی چگونه می‌تواند از آن بگریزد و بر کنار ماند.)

سموئل نیز که در وفاداری ضرب‌المثل بود، رزق و روزی هر کس را تقدیر خداوند می‌داند و می‌گوید آنچه را که وی مقدر سازد، قابل تغییر نیست:

لَيْسَ يُعْطَى الْقَوِيُّ فَضْلًا مِنَ الرِّزْقِ قِي وَلَا يُحْرَمُ الضَّعِيفُ الشَّخِيعُ
بَلْ لِكُلِّ مِنْ رِزْقِهِ مَا قَضَى اللَّهُ لَهُ وَإِنْ حَزَّ أَنْفَهُ الْمُسْتَمِيتُ^۱

(ترجمه: نه به انسان زورمند روزی بیشتری داده می‌شود و نه آدم ضعیف و فرومایه از روزی محروم می‌ماند. بلکه هرکسی را همان رزق و روزی است که پروردگار مقدر کرده است و انسان را توان تغییر آن نیست.)

مضرس بن ربعی اسدی نیز در این باره می‌گوید:

تَقُولُ هَلَكْنَا إِنْ هَلَكْتَ وَأَتَمَّا عَلَى اللَّهِ أَرْزَاقُ الْعِبَادِ كَمَا زَعَمَ

(ترجمه: می‌گویی اگر هلاک شوی ما نیز به هلاکت می‌رسیم و [بدان] که روزی بندگان به دست خداست آن گونه که او خواسته است.)

سلامه بن جندل نیز توانگری و فقر را اراده خداوند می‌داند:

كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يَأْذِنُ اللَّهُ قَدْ جَبَرَتْ وَذِي غِنًى بَوَّأَتْهُ دَارَ مَحْرُوبٍ

(ترجمه: چه بینوایانی که به اراده خداوند توانگر شدند و توانگرانی که دار و ندارشان بر باد رفت.)

نزدیک به این مضمون در شاهنامه نیز آمده است:

جهان را چنین است ساز و نهاد / زیک دست بستد به دیگر بداد

عبید بن ابرص از دیگر شاعران جاهلی در بیتی خداوند را فعال ما یشاء خوانده است:

خَلَقْتُ بِاللَّهِ إِنَّ اللَّهَ ذُو نَعِيمٍ لِمَنْ يَشَاءُ وَذُو عَفْوٍ وَتَصْفَاحٍ^۲

(ترجمه: به خداوند سوگند که او دارنده نعمت‌هاست و به هر که خواهد می‌بخشد و هر که را خواهد عفو کند و ببخشايد.)

لبید بن ربیعہ از شاعران جاهلی و از اصحاب معلقات در ابیاتی خداوند را به این صفات ستوده است: او یکتا و بی‌همتاست، همه چیز تحت اراده اوست، هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و این ابیات به مضمون آیه: «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» بسیار نزدیک است:

أَحْمَدُ اللَّهِ فَلَانَدَّ لَهُ بِبِدْيِهِ الْخَيْرُ مَا شَاءَ فَعَلَ
مَنْ هَدَاهُ سُبُلَ الْخَيْرِ اهْتَدَى نَاعِمَ الْبَالِ وَمَنْ شَاءَ أَضَلَّ

(ترجمه: خداوند را می‌ستایم که بی‌همتاست و خیر و نیکی در دستان اوست و هر آنچه بخواهد انجام دهد و هر آن کس را که به راه‌های نیک رهنمون سازد با آرامش خاطر هدایت شود و هر آن کس را که بخواهد گمراه کند.)

حماد راویه از راویان سده ۲ ق لبید بن ربیعہ را با استناد به این ابیات قدری مذهب دانسته است.

واژه‌های «الدهر» و «الأيام» به معنای زمانه و روزگار و با همان مفهوم (تعیین‌کننده سرنوشت و پدیده‌آورنده حوادث) در شعر جاهلی به کار رفته است. جالب این که در روایتی نیز آمده است که روزگار همان خداوند است.^۱ بسیاری از شاعران جاهلی روزگار را مسبب اصلی مصیبت‌ها، مرگ و زندگی و حوادث خوشایند و ناخوشایند می‌دانند. به عقیده متمم بن نویره یربوعی شاعر جاهلی، روزگار (= الأيام) است که میان آشنایان و دوستان جدایی می‌افکند:

فَإِنْ تَكُنِ الْإَيَّامُ فَفَرَّقَنَ بَيْنَنَا ...^۲

و مصیبت‌ها را روزگار (= الدهر) پدید می‌آورد:

وَلَسْتُ إِذَا مَا الدَّهْرُ أَخَذَتْ نَكْبَةً ...^۳

۱. جاحظ، الحيوان، ۳۴۰/۱. در این روایت آمده است که گروهی در حضور پیامبر (ص) گفتند: «و ما يهلكنا إلا الدهر» (= جز روزگار ما را هلاک نمی‌کند). پیامبر (ص) فرمود: «لا تَسُبُّوا الدهرَ فَإِنَّ الدهرَ هو الله» (= روزگار را ناسزا مگویید که روزگار همان خداوند است) || ۲. مفضل ضبی، ۲۶۷؛ ابوزید قرشی، ۵۹۹ || ۳. مفضل ضبی، ۲۶۹؛ ابوزید قرشی، ۶۰۱؛ شاعر دیگر جاهلی نابغة بنی جعدة نیز بیتی نزدیک به این مضمون دارد:

خَلِيلِي عَوْجَا سَاعَهُ، وَتَهَجَّرَا... وَ لَوْ مَا عَلَى مَا أَخَذَتْ الدهرُ، أَوْ ذَرَا (ابوزید قرشی، ۶۱۸)

ثعلبة بن عمرو عبدی از دیگر شاعران جاهلی نیز پیروزی یا شکست در جنگ را تقدیر خداوند می‌داند و بر آن است که روزگار (دهر) مرگ یا رهایی از مرگ در میدان رزم را برای جنگجویان رقم می‌زند:

عتاد امرئ فی الحرب لا واهن القوی ولا هو عما یقدر الله صارف
قتال امرئ قد ائقن الدهر أنه من الموت لا ینجو ولا الموت جانف^۱

به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا همچون دارایی، آسایش، نوای جنگ و آواز دل‌نشین خنیاگران نمی‌توان دل بست، چون انسان محکوم به حکمی است که روزگار برایش مقدر کرده است. روزگار فراز و نشیب بسیار دارد، هر روز حيله‌ای ساز می‌کند و همه بازیچه دست اویند. در شاهنامه در این باره چنین آمده است:

و لیکن چنین است گردنده دهر گهی نوش بار آورد گاه زهر
جهان را چنین است ساز و نهاد ز یک دست بستد به دیگر بداد
به دردیم از این رفتن اندر فریب زمانی فراز و زمانی نشیب

سلمی بن ربیعہ از شاعران جاهلی نیز ابیاتی با همین مضمون دارد:

وَالْكَثْرُ وَالْخَفْضُ آمِنَا وَشَرَعَ الْمَزْهَرُ الْحَنُونُ
مِنْ لَذَّةِ الْعَيْشِ وَالْفَتَى لِلدَّهْرِ وَالدَّهْرُ ذُو فَنُونٍ^۲

(ترجمه: دارایی و ثروت و آسایش و امنیت و صدای دلپذیر چنگ از لذت‌های زندگی است و انسان اسیر روزگار است و روزگار نیرنگ بسیار دارد.)

سُؤید بن اُبی کاهل نیز در این باره می‌گوید:

ذرینی أشب عمی براحٍ فإننی... أرى الدهر فيه فرجة و مضيقٌ

(ترجمه: بگذار که باده مرا پیر و فرتوت سازد که می‌دانم روزگار، فراخی و تنگی (قبض و بسط) دارد.)

ذوالاصبع عدوانی درباره فراز و نشیب روزگار و قبض و بسط آن چنین گفته است:

إِنَّ الَّذِي يَقْبِضُ الدُّنْيَا وَ يَبْسُطُهَا إِنْ كَانَ أَغْنَاكَ عَنِّي سَوْفَ يُعْنِينِي

(ترجمه: آنکه قبض و بسط دنیا در دستان اوست اگر ترا از من بی‌نیاز کرده، مرا نیز (از تو) بی‌نیاز خواهد کرد.)

ترکیب‌های «رَبُّ الدَّهْرِ»، «رَبُّ الْمُنُونِ» و «رَبُّ الزَّمَانِ» به معنای حوادث روزگار که در اشعار جاهلی به کار رفته نیز در بردارنده همین مفهوم است. ابوذؤیب هذلی بر آن است که حوادث روزگار همان‌گونه که مقدر شده است، به وقوع خواهد پیوست و تقدیر روزگار با التماس و زاری کسی تغییر نمی‌کند:

أَمِنَ الْمُنُونِ وَ رَبِّهَا تَتَوَجَّعُ وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِمُعْتَبٍ مَنْ يَجْزَعُ...

(ترجمه: آیا از حوادث روزگار دردمند و گلایه‌مندی؟ (بدان که) روزگار دست‌بردار نیست و با ناله و زاری کوتاه نمی‌آید.)

وی در ابیاتی دیگر با به کار گرفتن ترکیب‌های (الزَّمَانُ وَ رَبِّهِ) و (حَدَّثَانَ الدَّهْرُ) سرنوشت کسانی را یادآوری می‌کند که مرگ غافلگیرانه به سراغشان آمده و در اوج اقتدار و توانمندی، در مقابل حوادث روزگار تاب نیاوردند و بی‌آنکه بتوانند چاره‌ای بیندیشند، فجیعانه درهم شکسته شدند و از هم گسیختند:

وَ لَئِنْ بِهِمْ فَجَعَ الزَّمَانُ وَ رَبُّهُ
كَمْ مِنْ جَمِيعِ الشَّمْلِ مُلْتَمِثِ الْقَوَى
إِنِّي بِأَهْلِ مَوَدَّتِي لَمُفْجَعٍ
كَانُوا بَعِيشٍ قَبْلَنَا فَتَصَدَّعُوا
وَ الدَّهْرُ لَا يُبْقِي عَلَى حَدَثَانِهِ
جَوْنَ السَّرَاةِ لَهُ جَذَائِدُ أَرْبَعٍ^۲

لحظه مرگ را زمانه تعیین می‌کند و چون آن لحظه فرا رسد، راه نجاتی نیست و هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند مانع تأخیر آن شود. این مضمون تقدیرگرایانه درباره مرگ بارها در شاهنامه از زبان حکمای ایرانی و پادشاهان ساسانی همچون قباد در قالب تعبیرات گوناگون به نظم درآمده است که چند نمونه از آن را در زیر می‌آوریم:

چو هنگامه رفتن آید فراز زمانه نگردد به پرهیز باز
نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت نه چشم زمان کس به سوزن بدوخت
چنین گفت مر بارمان را قباد که یک چند گردون مرا داد داد
به جایی توان مُرد کآید زمان بیاید زمان بی‌زمان یک زمان

با مراجعه به اشعار جاهلی همین اندیشه و بینش درباره لایتغیر بودن لحظه مرگ و آنچه زمانه برای مردن هر کس رقم زده، دیده می‌شود. ابوذؤیب هذلی در بیتی می‌گوید:

وَلَقَدْ خَرَضْتُ بَأْنَ أَدَافِعَ عَنْهُمْ فَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَقْبَلَتْ لَا تُدْفَعُ^۱

(ترجمه: من مجدانه خواستم از آنان دفاع کنم، اما چون مرگ روی آورد، مانعش نتوان شد.)

مصرع دوم این بیت گویی ترجمه منظوم همان سروده فردوسی است که پیش‌تر ذکر شد:

چو هنگامه رفتن آید فراز زمانه نگردد به پرهیز باز

ابیاتی با این مضمون در اشعار دیگر شاعران جاهلی نیز تکرار شده است:

أَهْنِيذُ إِنَّ الْمَوْتَ مَدْرَكٌ مِنْ مَشْيٍ... مَا إِنَّ لَهُ مِنْجَاً وَلَا مَتَأَخَّرَ^۲

(ترجمه: ای هند آنکه در حال ره سپردن است چون مرگ به سراغش آید نه راه نجاتی دارد و نه در مردنش تأخیر حاصل آید.)

قَتَالَ أَمْرِي قَدْ أَتَقَنَّ الدَّهْرَ أَنَّهُ مِنَ الْمَوْتِ لَا يَنْجُو وَلَا الْمَوْتُ جَانِفُ

(ترجمه: ... جنگیدن کسی که یقین دارد نه از جنگال مرگ می‌تواند بگریزد و نه مرگ از او روی خواهد گرداند.)

زمانه قابل اعتماد نیست، به هیچ کس وفادار نمی‌ماند، جفاکار و خیانت‌پیشه است. این مضمون در شاهنامه چنین آمده است:

۱. ابوذؤیب هذلی، نک، خطیب تبریزی، شرح دیوان الحماسة، ۴۲۱، ۴۲۲ || ۲. حماسة الخالدين، ۳۷

نگه کرد گودرز و بگریست زار بترسید از آن گردش روزگار
بدانست کش نیست با کس وفا میان بسته دارد ز بهر جفا

فروۀ بن مُسیک مُرادِ شاعر جاهلی نیز ابیاتی شبیه به این مضمون دارد و بر آن است که نباید به خوشی‌های ناپایدار روزگار دل خوش کرد و آن که بدان غرّه شود به زودی خواهد فهمید که زمانه به او خیانت کرده است. روزگار به هیچکس وفادار نمی‌ماند، نه به بزرگان قوم و نه به پادشاهان، همه را عاقبت به کام مرگ می‌کشد:

و مَنْ يُغْرِزُ بَرِيبَ الدَّهْرِ يَوْمًا... يَجْذُ رَبِّبَ الزَّمَانِ لَهُ خَوْنًا
فَأَفْنَى مَرَّةً سَادَاتٍ قَوْمِي... كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأُولَى
فَلَوْ خَلَدَ الْمَلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا... وَ لَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا^۱

روزگار به کسی رحم نمی‌کند، گاه می‌بخشد و گاه آنچه را بخشیده پس می‌گیرد
رسم روزگار چنین است:

أَخْنَى عَلَى وَاحِدٍ رَبِّبَ الزَّمَانِ وَمَا... يَبْقَى الزَّمَانُ عَلَى شَيْءٍ وَمَا يَذُرُّ^۲

بنابر این، حال که از چنگ تقدیر نمی‌توان گریخت و سرنوشت انسان در دست روزگار است، جز تن دادن به هر آنچه مقدر شده و تسلیم شدن در مقابل حوادث روزگار چاره دیگری نیست و صبر تنها راه مقابله با ضربات تقدیر است و در مقابل مصیبت‌های طاقت‌فرسای روزگار که خداوند مقدر کرده است، به جای ناله و زاری باید شکیبایی پیشه کرد، چون آنچه تقدیر پروردگار است، قابل تغییر نیست:

و لَا تَخْشَعِ لِلنَّائِبَاتِ وَسَلِّمِي... إِنَّ الزَّمَانَ بِأَهْلِهِ يَتَغَيَّرُ^۳
وَإِنْ جَاءَ أَمْرٌ لَا تُطِيقَانِ دَفْعَهُ... فَلَا تَجْرَعَا مِمَّا قَضَى اللَّهُ، وَاصْبِرَا^۴

(ترجمه: اگر امری پیش آمد که توان دفع آن را ندارید، در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه سازید و ناشکیبایی نکنید.)

۱. حماسة الخالدین، ۸۲ || ۲. صفیه باهلیه، نک، مرزوقی، ۶۶۹؛ خطیب تبریزی در شرح این بیت می‌گوید: «والزمان هذا دأبه، لا یسلم علیه شیء، بل یرتجع کما یعطی، و یسلب کما یهب» (شرح دیوان الحماسة، ۳۹۶) || ۳. حماسة الخالدین، ۳۷ || ۴. نایفه بنی جعدی، نک، ابوزید قرشی، ۶۱۸

به علاوه باید از حوادث روزگار درس عبرت گرفت و زمانه برای اهل تدبیر عبرت‌های فراوان دارد:

ولقد رأيت من الحوادث عبرةً و الذَّهْر ذو عِبَرٍ لمن يَتَدَبَّرُ^۱

با مقایسه نمونه‌هایی از این دست که در شعر جاهلی فراوان به چشم می‌خورد، با آنچه از اعتقادات و باورهای تقدیرگرایانه ایرانیان پیش از اسلام از طریق منابعی چون شاهنامه و منظومه‌های دیگر به دست ما رسیده، تأثیرپذیری شاعران جاهلی از اندیشه‌ها و باورهای ایرانی به خوبی روشن می‌گردد.

مسیحیت و یهودیت

در حیره که محل تلاقی فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون بود، علاوه بر زردشتی و مزدکی، مسیحیت و یهودیت نیز رواج داشت.^۲ بخش بزرگی از ساکنان حیره را مسیحیان تشکیل می‌دادند که در آنجا کلیساها و دیرهای فراوان داشتند و زبان سریانی زبان دینی آنان بود.^۳ مسیحیت در سده اول و دوم میلادی در عراق انتشار یافت و در سده ۴م دین اکثریت مردم شد. بیشتر مسیحیان حیره که به عبادیان شهرت داشتند، نسطوری بودند.^۴ به روایت طبری امروالقیس بن بدء که از سوی شاپور و هرمز اول بر حیره حکمرایی داشت، نخستین کارگزار حیره بود که به مسیحیت گروید.^۵ مسیحیان حیره را عباد (فرمانبرداران) می‌گفتند و چون آنان از پادشاهان ایران فرمان می‌بردند، به این نام خوانده شده‌اند و در روایتی دیگر آمده است که هیأتی پنج نفره از مسیحیان حیره بر کسری وارد شدند و چون نام همه ایشان مانند عبدالله و عبدالمسیح پیشوند «عبد» داشت، کسری ایشان را عباد خواند و از آن پس بدین نام شهرت یافتند.^۶

به گفته‌ای هرمز اول گروه‌هایی از اسیران رومی را در حیره اسکان داد که باعث رواج بیشتر مسیحیت در آنجا شدند و اهالی حیره برخی از علوم یونانی را از آنان فرا گرفتند.^۷ در اوایل سده ۶ میلادی آیین مسیح از طریق حیره و به

۱. خالدیان، ۳۷ || ۲. باسورث، ۵۹۷ || ۳. نک، بکری، معجم مالستعجم، ۵۹۵/۲، ۶۰۴، جم؛ باسورث، ۵۹۸؛ مشکور، جغرافیای...، ۸۶۶ || ۴. بکری، المسالك و الممالك، ۲۲۷؛ مشکور، جغرافیای...، ۸۶۶ || ۵. ۳۹۸/۱ || ۶. بکری، المسالك و الممالك، ۲۵/۱ || ۷. امین، فجر، ۱۸

گفته‌ای شام در یمن رواج گسترده‌تری یافت و شهر نجران به عنوان یکی از مراکز اصلی نصاری شناخته می‌شد^۱ و چون ذونواس حاکم یمن، اهالی آنجا را مجبور ساخت تا دست از مسیحیت بدارند و به دین یهود گردن نهند، گروه‌هایی از مسیحیان به ناچار به نواحی مرکزی و شرقی شبه‌جزیره عربستان مهاجرت کردند و بسیاری از آنان در حیره مستقر شدند و برای خود کلیساها و مدارس بنا کردند^۲. در این روزگار گروه‌هایی از مسیحیان یعقوبی نیز در نواحی عراق و به ویژه حیره سکنی گزیدند و کوشیدند تا مذهب خود را در آنجا رواج دهند^۳. در روزگار انوشیروان مسیحیت در نواحی غربی ایران و بخش‌هایی از عراق گسترش بیشتر یافت و اهواز یکی از مراکز عمده مسیحیان و از اسقف‌نشین‌های خوزستان به شمار می‌رفت^۴. به روایتی انوشیروان را همسری نصرانی بود که فرزندش انوش زاد نیز تحت تأثیر مادر به مسیحیت گرایید و به مخالفت با آیین زردشت برخاست. انوشیروان بر او خشم گرفت و وی را در جندی‌شاپور به بند کشید. هنگامی که انوشیروان سپاه به شام برد، وی از زندان گریخت و به یاری گروهی از مسیحیان بر اهواز و نواحی آن دست یافت و سپس عازم عراق شد. اما با بازگشت انوشیروان وی دستگیر شد و به زندان افتاد^۵. در روزگار خسرو پرویز نیز مسیحیت همچنان در نواحی عراق رواج فراوان داشت^۶ و قبایل مسیحی عراق به ویژه بنی‌عجل، تیم‌اللات و ضُبَیعه در نخستین جنگ‌های اعراب علیه ایرانیان که طی آن خالد بن ولید بخش بزرگی از نواحی اطراف فرات را از چنگ ساسانیان به در آورد، همچون نبرد اَلس از سپاهیان ایران پشتیبانی می‌کردند^۷.

منابع کهن برای خاندان مسیحی عدی بن زید در گسترش مسیحیت در عراق نقش بسیاری قائل شده‌اند. به روایت حمزه اصفهانی نعمان بن منذر مکنی به ابوقابوس به دعوت عدی بن زید از مترجمان دربار خسرو پرویز بت پرستی را رها کرد و به آیین مسیح درآمد^۸. برخی محققان معاصر حضور عیشویاب (د. ۵۹۵ م) اسقف نسطوری در حیره را نیز در رواج مسیحیت بسیار مؤثر دانسته، برآنند که وی پس از آنکه مورد خشم خسرو پرویز قرار گرفت به حیره نزد نعمان بن منذر

۱. طبری، ۴۳۳/۱، ۴۳۶؛ حمزه اصفهانی، ۱۰۶؛ زرین‌کوب، تاریخ، ۲۳۳ || ۲. ابن رسته، ۳۰۹ ||

۳. زرین‌کوب، تاریخ ایران، ۲۳۲-۲۳۳؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران، ۸۶۶؛ کاسمی، ۲۶۲ ||

۴. کریستن سن، ۲۹۱، ۲۹۶ || ۵. نک، ابوحنیفه دینوری، ۶۹-۷۰ || ۶. نک، گابریل، ۱۵/۱ ||

۷. نک، طبری، ۳۱۳/۲ || ۸. نک، حمزه اصفهانی، ۸۵-۸۶ ||

رفت و گروهی از اهالی حیره از جمله نعمان کارگزار خسرو پرویز توسط وی به آیین مسیح گردن نهادند و احتمالاً این امر سبب بدگمانی خسرو پرویز نسبت به نعمان شد و او را از حکومت حیره برکنار کرد.^۱ علاوه بر عراق در نواحی مرکزی و شمالی شبه جزیره عربستان نیز گروه‌هایی از مسیحیان زندگی می‌کردند. به روایت یعقوبی^۲ اندکی پیش از ظهور اسلام برخی از افراد قبیله قریش از قبیل ورقه بن نوفل و عتبه بن ابی لهب به مسیحیت گرویده بودند. گروه‌هایی از قبایل عربی همچون جذام، قضاغه، کلب و عامله که در شمال شبه جزیره عربستان و شبه جزیره سیناء و نواحی شرقی به سر می‌بردند در اثر ارتباط با غسانیان و تحت تأثیر رومیان آیین مسیحی را پذیرفته بودند.^۳

علاوه بر مسیحیت آیین یهود نیز در بخش‌هایی از یمن، حجاز و عراق رواج داشت. برخی روایات بیانگر آن است که آیین یهود نخستین بار از طریق مردم یثرب در یمن گسترش یافت. به روایت طبری چون اسعد ابوکرب پدر ذونواس به هنگام بازگشت از مشرق به یثرب لشگر کشید، اهالی شهر به فرماندهی عمرو بن طلحه از یهودیان بنی نجار به دفاع برخاستند و گروه بسیاری از آنان قتل عام شدند، اما سرانجام دو تن از احبار یهودی بنی قریظه به نام‌های کعب و اسد شهر را از نابودی نجات دادند و تبع که شیفته دانایی و خردمندی آن دو شده بود، به آیین یهود گردن نهاد و هر دو را از ندیمان خود گردانید و به یمن برد و آیین یهود را در آنجا رواج داد. بدین سان حمیریان یمن به دست وی و فرزندش ذونواس به دین یهود گردن نهادند. این واقعه در اشعار شاعران کهن عرب بازتاب فراوان یافته است.^۴ در روایتی دیگر نام این تبع حسان فرزند اسعد ابوکرب ملقب به ذومعاهر ذکر شده و از یهودی شدن وی ذکرى به میان نیامده است. در این گزارش آمده است که چون قبایل اوس و خزرج از سوی یهودیان مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند به حسان پادشاه یمن شکایت بردند و او برای نجات ایشان به یثرب لشگر کشید و بسیاری از یهودیان را قتل عام کرد. تاریخ این واقعه اواخر دوران ملوک الطوائف و پیش از پادشاهی اردشیر ذکر شده است.^۵ با برچیده شدن

۱. زرین کوب، همانجا؛ کولسنیکف، ۱۷۵؛ تقی‌زاده، تاریخ عربستان، ۱۶۷ || ۲. تاریخ، ۲۹۸/۱.

۳. ضیف، ۹۹ || ۴. نک، طبری، ۴۲۶-۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳؛ قس، حمزه اصفهانی، ۱۰۶ || ۵. نک،

حکومت یهودی ذونواس به یاری پادشاه حبشه، دوباره مسیحیت در یمن رواج گسترده یافت^۱ و گروه‌هایی از یهودیان آنجا به حجاز که از پیش منزلگاه یهودیان بود، کوچیدند و در نواحی اطراف آن به ویژه یثرب سکنی گزیدند. سپس گروهی از یهودیان مهاجر فلسطینی که از آزار و اذیت رومیان به تنگ آمده بودند، نیز در یثرب مستقر شدند. به تدریج بر تعداد یهودیان این شهر افزوده شد به گونه‌ای که اداره امور سیاسی و اقتصادی تماماً به دست آنان افتاد^۲. به روایتی یهودیان یثرب با حمایت ایرانیان بر آنجا حکمروایی داشتند و به دولت ساسانی خراج می‌پرداختند^۳ و چون دو قبیله اوس و خزرج از ستم حاکمان یهودی به ستوه آمدند، دست به دامن غسانیان در شام شدند و به یاری آنان اداره امور را از چنگ یهودیان به در آوردند و از آن پس از نفوذ و اقتدار یهودیان کاسته شد^۴. قبایل یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع در خیبر، فدک و تیماء به کشاورزی، پارچه‌بافی و اسلحه‌سازی اشتغال داشتند و پس از ظهور اسلام با پیامبر (ص) پیمان صلح بستند که بر پایه آن از جنگ با مسلمانان و یاری رساندن به مشرکان و دشمنان اسلام پرهیزند. اما آنان به این پیمان وفادار نماندند و چون به جنگ و دشمنی با مسلمانان برخاستند، پیامبر (ص) آنان را از مدینه اخراج کرد^۵. همچنین گروه‌هایی از یهودیان در حیره می‌زیستند که ظاهراً پس از اسارت معروف بابل در این شهر ساکن شده بودند و برای خود مدارس داشتند. به ویژه پس از آنکه هرمزد چهارم (سلطنت: ۵۷۸-۵۹۱ میلادی) مدارس دینی یهودیان را در دیگر شهرها تعطیل کرد، بسیاری از دانشمندان آنان به حیره و انبار کوچیدند و با دیگر دانشمندان ایرانی در آمیختند^۶. به گفته‌ای تلمود بابلی که از بزرگترین کتاب‌های فقه یهود به شمار می‌رود، در حیره به تحریر درآمده است^۷.

۱. نک، طبری، ۴۳۷/۱-۴۳۸ || ۲. نک، ابن رسته، ۶۲، ج لیدن؛ ضیف، ۵۳ || ۳. نک، محمدی، ۲۰۳؛ کرون، ۸۳-۸۴ || ۴. نک، اصمعی، ۸۸؛ بهرامیان، دبا، مقاله اوس و خزرج، ۴۴۴/۱۰ || ۵. نک، ابن هشام، ۵۱/۳؛ ضیف، ۹۸؛ وات، 98, 130 || ۶. علی، ۱۷۵/۳؛ احمد العلی، ۷۵/۱؛ EI2؛ جوادیکا، XIII/1386 || ۷. احمد العلی، ۷۵/۱